ماه عسل

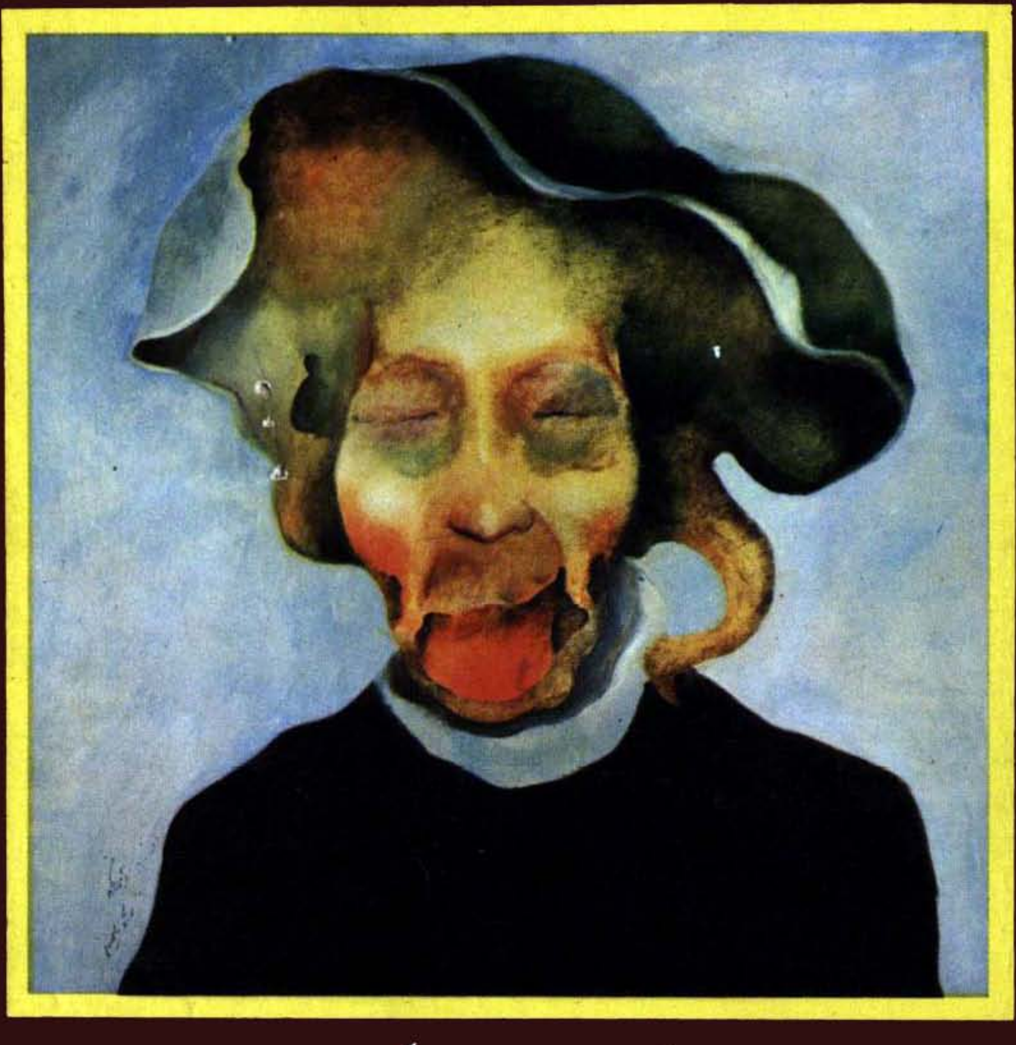

گوهر مراد

ماه‌عسل

شرکت سهامی کتابهای جیبی
باهمکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر

ساعدی، غلامحسین
ماه عسل
چاپ اول: ۲۵۳۷
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

آدم‌ها:

شوهر

زن

پیرزن

پردهٔ اول

خانهٔ یك‌عروس‌وداماد جوان. اتاق‌نشیمن، پنجره‌ای در روبروکه گل وگیاه فراوانی شیشه‌هارا پوشانده، یك‌درکه به‌اتاق‌خواب بازمی‌شود، دری‌که به‌راهرو می‌رسد ودر دیگری‌که به‌آشپزخانه‌راه‌دارد. همه‌چیز نونوار وتروتازه؛ پرده‌ها، میزوصندلی وکاناپه‌ای‌که پای پنجره است، کوسن‌های رنگ و وارنگی که مرتب‌چیده‌شده. کنار کاناپه، تلفن‌را روی‌میز کوچکی جا داده‌اند. یك تابلوی باسمه‌ای به دیوار و چند گلدان زینتی درگوشه وکنار.

شوهرجوان باشلوار وپیرهن راحتی‌پشت‌میزنشسته، درحال‌سوت‌زدن آلبوم بزرگی را ورق می‌زند، گاه لبخندی به لب می‌آورد، گاه با دقت به یك عکس خیره می‌شود وسری تکان می‌دهد. سرحال وشاداب است از دیدن عکس‌ها لذت می‌برد. در اتاق‌خواب باز می‌شود و زن جوان‌که دستی‌به‌صورت خودبرده وموهایش را آرایش داده در درگاهی ظاهر می‌شود. شوهرکه پشت به‌او دارد متوجه ورود زن می‌شود وخود را به نفهمی می‌زند. زن پاورچین پاورچین

پیش می‌آید ویک مرتبه چشم‌های شوهرش را با دو دست‌می‌پوشاند. مرد دستهای‌زنش‌رامی گیرد. هردو خود را لوس می‌کنند وبسیار خنك حرف می‌زنند.

زن اگه گفتی کیه؟

شوهر یه شیطون بلا.

زن نه خیر، نه خیر.

شوهر یه شیطون و دوتا بلا.

زن نه خیر، یه شیطون و دوتا بلا نیس.

شوهر پس سه شیطون ویه نصفه بلا.

زن نشد، نشد، نشد.

شوهر پیش‌پیشی خانوم ملوس خودم.

زن پیش‌پیشی خانوم شمارو موش خورده.

شوهر پس کی می‌تونه باشه؟

زن باید پیداش کنی، زود زود، زود!

شوهر خودش بگه که کیه؟

زن خودش نمی‌دونه که کیه.

شوهر (دست‌های زنش را نوازش می‌کند.) هر کی هس‌دستایی داره نرم وظریف، انگشتاش کشیده، ناخن‌هاش به خیالم انار خورده که این رنگی شده.

زن توکه چشمات‌بسته‌س، ازکجا می‌دونی که ناخناش رنگیه؟

شوهر خیال کردی، من حتی می‌دونم لباش چه شکلیه، چشماش چه رنگیه.

زن کلاغه واسه‌ت خبر آورده؟ آره؟

شوهر پس‌چی که آورده. (دهانش را باز می‌کند. سرش را بالا می‌بردکه دستهای زنش را گاز بگیرد.) هـــوم! هـوم! (زن جیغ می‌کشد و می‌خواهد دربرود ، مرد اورا می‌گیرد و روی زانوان خود می‌نشاند هردو می‌خندد.)

زن (نـوك دماغ شوهـرش را لای دوانـگشت می‌گیرد .) حالامنو می‌ترسونی شیطون؟

شوهر تو با من بازی بازی می‌کنی بلا؟

زن قهر می‌کنم‌ها.

شوهر خیال کردی، مگه میذارم قهربکنی.

زن چه کارم می‌کنی؟

شوهر خبر نداری، بلند میشم ومی‌رم یه شکلات خوشمزه می‌آرم ومی‌ذارم دهنت.

زن اونوقت چطور میشه؟

شوهر اونوقت آشتی میشه.

زن نه بابا؟

شوهر آره بابا.

زن چه لوس!

شوهر من لوسم یا تو؟

زن تو!

شوهر تو لوس نیستی؟

زن من یه ذره!

شوهر یه ذره بیشتر یا کمتر؟

زن یه ذره کمتر. (به همدیگر دهن کجی می‌کنند و به خنده می‌افتند، لحظه‌ای به هم خیره می‌شوند، وبه‌آرامی‌همدیگر را می‌بوسند.) چی‌چی‌رو نگاه می کردی؟(هردومتوجه آلبوم می‌شوند.)

شوهر عکسارو.

زن خسته‌نمیشی، هرروز صددفعه اینارو نگاه می کنی؟

شوهر خیلی با مزه‌س، نگاه کن. (عکسی را نشان می‌دهد. هردو می‌خندند.)

زن چه‌ریختی خودشو ساخته.

شوهر خب دیگه، عمه خانوما همیشه این جورین.

زن هیچم این جوری نیستن.

شوهر حالاصبرکن، هوشنگ شما بزرگ بشه و زن‌بگیره وبچه‌داربشه، اونوقت تویواش‌یواش، یواش‌یواش چاق‌وگامبومیشی وتوعروسی بچه‌شون درست این شکلی میشی. (بشدت می‌خندد.)

زن (از روی زانوی شوهر بلند می‌شود.) خیلی‌خب، حالا دیگه من قهر قهرم.

شوهر آی شیطون، حالا می‌خوای برم واسه‌ت شکلات بیارم. (تلفن زنگ می‌زند.)

زن باز عصر شد. (به طرف تلفن راه می‌افتد).

شوهر فکر می‌کنی کیه؟

زن لابد یه سرخر.

زن (گوشی را برمی‌دارد.) الو... الو...(جواب نمی‌شنود.) الو...

شوهر کیه؟

زن جواب نمی‌ده.

شوهر ولش کن!

زن (زن گوشی را روی تلفن می‌گذارد و روی کاناپه می‌نشیند. و روبه‌مرد.) قهوه می‌خوری؟

شوهر نه.

زن چائی چی؟

شوهر تو می‌خوری؟

زن من از تو می‌پرسم.

شوهر منم از تو می‌پرسم.

زن من که نمی‌خورم.

شوهر پس منم نمی‌خورم.

زن ادا در نیار دیگه، می‌خوری واسه‌ت درس کنم. (تلفن دوباره زنگ می‌زند. مرد می‌خواهد بلند شود ، زن

خم می‌شود و گوشی را برمی‌دارد.) الو... الـو... (جواب نمی‌شنود.) الو...

شوهر بازم جواب نمی‌ده؟

زن نه این دفعه تو گوشی فوت می کنه.

شوهر چه مردمانی هستن.

زن الو... الو... مرض‌داری خانوم؟ آقا؟

شوهر چار تا فحشش بده و گوشی‌رو بذار.

زن زهرمار... پدرسگ! (گوشی را می گذارد.)

شوهر چیزی گفت؟

زن نه، فقط فوت می کرد. (چند لحظه در سکوت. زن‌کش و قوس می‌آید و لبخند می‌زند.) عجب‌خوابی کردیم‌ها.

شوهر خستگی‌ت دررفت؟

زن خسته که نبودم، اما خیلی سبك شدم.

شوهر حالا می‌خوای چه کار کنیم!

زن هرچی توبگی. اما حوصلهٔ مهمونی ودید وبازدیدو ندارم.

شوهر مگه من گفتم بریم دید وبازدید؟

زن نه، من همه‌ش دلم می‌خواد با هم تنها باشیم.

شوهر منم از خدا می‌خوام.

زن خسته نمی‌شی؟ حوصله‌ت سرنمی‌ره؟

شوهر من؟ من خسته بشم؟ حوصله‌م سربره؟

زن منظورم بعدهاس، بالاخره همه‌ش که نمی‌تونی ور دل من بشینی و جم نخوری؟

شوهر چرا نمی‌تونم، خیلی‌م خوب می‌تونم، تازه بعدها که همه‌ش تنها نیستیم.

زن یعنی چی تنها نیستیم؟

شوهر خب بالاخره کوچولوها میان و...

زن کوچولوها؟

شوهر پس چی، مگه نمی‌خوای؟

زن آخه، همچی میگی کوچولوها کـه... مگه چند تا می‌خوای!

شوهر ده تا؟

زن ده تا؟ من که میمیرم.

شوهر پنج تا.

زن (دوباره لوس شده.) نه‌خیر، پنج تام نه.

شوهر (بلند می‌شود ومی‌رودکنار زن می‌نشیند ودست دور گردن او حلقه می‌کند.) سه تا چطوره؟

زن دو تا، فقط دو تا، یه دختر ویه پسر.

شوهر خیلی خب، اولیش می‌خوای کدوم باشه؟

زن مگه دست ماس؟

شوهر حالا حرفشو می‌زنیم.

زن (درحالی‌که با انگشتان شوهرش بازی می‌کند.) اولـیش

دختر باشه.

شوهر نه خیر، نه خیر، دراین‌جا باهات مخالفم.

زن واسه چی؟

شوهر واسه این که اولی باید پسر باشه تا از خواهر کوچولوش مواظبت بکنه.

زن اتفاقاً اگه اولی دختر باشه، داداش کوچولوشو می‌بره بیرون، باهاش بازی‌می‌کنه، حرف‌می‌زنه، میگه و می‌خنده.

شوهر اما یادت باشه، که یه روزی... (تلفن زنگ‌می‌زند.)

زن بازم‌که شروع شد. (خم می‌شودکه گوشی را بردارد.)

شوهر تو نه، صبر کن. (بلندمی‌شود وگوشی‌تلفن‌را برمی‌دارد.) الو...

یك صدا (که ازبلندگوپخش‌می‌شود.) هشتاد و دو، نود و سه، پونصد وشصت وچهار؟

شوهر بله!

صدا گوشی!

زن کیه!

شوهر نمی‌دونم.

صدای دوم (خشن‌تر وبلندتر از صدای اول.) هشتاد ودو، نودوسه، پونصد وشصت وچهار؟

شوهر بله.

صدای دوم خیابان نسترن، کوچهٔ لاله، منزل هفتاد ودو؟

شوهر بله.

صدای دوم گوشی! (زن با حرکت سر سئوال می‌کند ومرد باورچیدن لب بی‌اطلاعی خودرا نشان می‌دهد.)

صدای سوم (صدای‌بسیارزمخت وخشن‌ترونامفهوم‌تر از دوصدای‌قبل.) هشتاد ودو، نود وسه، پونصد وشصت وچهار؟

شوهر بله!

صدای سوم خیابان نسترن، کوچهٔ لاله، منزل هفتاد و دو؟

شوهر درسته؟

صدای سوم شما، لام ـ میم هستین؟ بیست وشش ساله؟

شوهر درسته، سرکار؟

صدای سوم (با خشونت.) این به‌شما مربوط نیس!

شوهر (ترس‌خورده.) بفرمائید.

صدای سوم شما تازه عروسی کرده‌اید؟

شوهر می‌خواهین چه‌کار کنین؟

صدای سوم مؤدب‌تر حرف بزن، و دقیق جواب بده، اسم‌زنت سین ـ داله؟ بیست وسه ساله؟

شوهر بله.

صدای سوم غیرازشما دوتا که‌کسی‌تواون‌خونه زندگی‌نمی‌کنه؟

شوهر نه‌خیر!

صدای سوم بسیار خب، قراره‌که یه مهمون بیاد خونهٔ شما.

صدای سوم کی؟
شوهر یه مهمون! وشما موظفندکه ازش پذیرائی بکنین!
شوهر آخه مهمون! چی؟
صدای سوم یک‌مهمان! همین!
شوهر ولی ما جا نداریم.
صدای سوم جا پیدا می کنین.
شوهر آخه کی هس؟
صدای سوم باهاش آشنا می‌شین.
شوهر (به‌تته‌پته می‌افتد.) ولی‌ما، یعنی‌من و زنم، آمادگی، آمادگی پذیرائی نداریم.
صدای سوم او از خودش پذیرائی می کنه.
شوهر می‌آد این‌جا چه کار بکنه؟
صدای سوم به‌شما مربوط نیس.
شوهر پس یه کار بکنین.
صدای سوم هیچ کار نمیشه کرد.
شوهر چند روزی مهلت بدین که...
صدای سوم او راه افتاده داره نزدیك می‌شه.
شوهر همین امروز؟
صدای سوم الانه زنگ می‌زنه، رسید!
شوهر آخه این... (صدای زنگ در بلند می‌شود.)
صدای سوم برودرو وا کن! (صدای بلندگو قطع می‌شود، مردجوان

گوشی را می‌گذارد.)

زن (متوحش.) چی شده؟

شوهر یه مهمون می‌آد.

زن چه مهمونی؟ (صدای زنگ در.)

شوهر خودشه.

زن کی هستش؟

شوهر نمی‌دونم، (دستپاچه است، پرده‌ها را می‌کشد.)

زن چی‌رو نمی‌دونی؟ آخه از کجا می‌خواد بیاد؟

شوهر (گیج‌ومنگ). معلوم نیس، گفتن که باید بیاد.

زن کی گفت آخه! (صدای‌زنگ در.)

شوهر گفت دیگه، همین جوری گفت.

زن آخه واسه چه می‌آد؟

شوهر به‌ما مربوط نیس.

زن چطور به‌ما مربوط نیس؟

شوهر من که نمی‌گم، اون گفت. (تلفن را نشان می‌دهد.)

زن لابد یکی شوخیش گرفته.

شوهر خیال نمی‌کنم.

زن شاید یکی‌از بچه‌ها خواسته سر به‌سرمون بذاره.

شوهر محاله، هیچکدوم‌از این عادتا نـدارن. (صدای ممتد زنگ در.)

زن پس...

شوهر (شانه بالامی‌اندازد). نمی‌دونم.

زن من می‌ترسم. (درخود جمع می‌شود.) چه کار کنیم؟ (صدای زنگ در.)

شوهر برم بینم کیه.

زن نه، نه، نرو، خواهش می‌کنم. (صدای زنگ.)

شوهر این جوری که نمیشه.

زن می‌شه، می‌شه، نرو، همین‌جاباش. (هردوبه‌هم‌نزدیك شده وکنار به‌کنار هم ایستاده‌اند.) اگه در و وانکنی برمی‌گرده می‌ره.

شوهر اگه نرفت چی؟

زن تا فردا که نمی‌تونه دم‌در وایسه. (تلفن زنگ می‌زند، شوهر به‌طرف تلفن‌می‌رود).

زن نه، نه ورندار ورندار!، (صدای‌تلفن، صدای زنگ در. صدای‌تلفن، صدای‌زنگ در. صدای‌تلفن، صدای زنگ در.)

شوهر این جوری که نمی‌شه. (کلافه است، بی‌اراده طرف‌تلفن می‌رود و گوشی را برمی‌دارد.) بله؟

صدا (با بلندگو پخش می‌شود.) برو درو واکن، اخطار جدید!(صدای زنگ‌در. صدا باخشونت.) برودرو واکن (بلندگو خاموش می‌شود، مرد با ترس و تردید گوشی را می‌گذارد. صدای زنگ در.)

شوهر چاره نداریم! (به‌طرف بیرون راه می‌افتد.)

زن دروو انکنی‌ها، دکش کن، نذاری بیاد تو!

شوهر (درحالی‌که بیرون‌می‌رود.) حتماً، حتماً، حتماً! (از در بیرون می‌رود . زن به در راهرو نزدیك می‌شود و گوش می‌ایستد، سر وصدای خفیفی به‌گوش می‌رسد. باز و بسته شدن در. زن به‌طرف اتاق خواب می‌رود. و دم در منتظر می‌ایستد، سروصدا نزدیك‌می‌شود تا در راهرو باز می‌شود، زن در اتاق‌خواب ناپدید می‌شود. پیرزنی به‌داخل می‌آید که قد بسیار بلندی دارد، باصورت استخوانی، سرتا پاسرخ پوشیده. روسری سرخی به سر بسته، کفش و جوارب سرخ به پا دارد. توالت غلیظی کرده، دور چشم‌ها سیاه ، لب‌ها ماتیك‌آلوده. قرمزآتشگون،چمدانی به‌یك‌دست‌وچترقرمزی به‌دست دیگر دارد. وارد که می‌شود متحیر و شرمزده دور وبرش را نگاه می‌کند.)

پیرزن خدا مرگم بده، اگه می‌دونستم که خودتون میایین دم در، این همه زنگ نمی‌زدم.

شوهر (با حیرت او را نگاه می‌کند.) اشکالی نداره!

پیرزن اِوا، چطور نداره؟ روی من‌سیاه، وقتی‌دیدم‌آقای خونه خودش دور واکرد، داشتم از خجالت آب می‌شدم. (چمدانش را روی میز می‌گذارد و کمر راست می‌کند، انکارکه با خود حرف می‌زند.) هرچی سن بالا می‌ره ، حوصلهٔ آدم کمتر می‌شه، خدا شاهده ، ده دوازده سال پیش من هیچوقت عجـول نبودم، این

همه‌زنگ که الانه‌زدم، اونوقت‌ها در یه‌ربع‌ساعت یا بیست دقیقه می‌زدم، شایدم بیشتر ، اما حالا ... امان از حالا... آخ! (یک صندلی پیش می‌کشد. و می‌نشیند. چند لحظه سکوت.) اِ واشماسرپایین.خیلی خیلی ببخشین! (بلند می‌شود و می‌ایستد.)

شوهر بفرمایین!

پیرزن (دوباره می‌نشیند.) هوش و حواس نمونده که، آدم همه‌چی‌یادش می‌ره،حتی ادب و رسم و رسومات ! قدیما، قدیما چیه، تادوسه سال پیش‌مگه ممکن‌بود من جائی برم و تا بهم اصرار نشه، بشینم ؟ محال بود، یادمه یه بار خونه‌ای رفته بودم و تا یه ساعت همین‌طورسرپابودم، صاف‌صاف، راست‌وسیخکی .واسه این که میزبان یه کم خل وضع بود و یادش نبود که بفرمابزنه!خب، خب؟(در حالی که چترش را می‌چرخاند، سرتاپای مرد جوان را وارانداز می‌کند و خندهٔ خشکی تحویل می‌دهد.) شما نمی‌شینین؟

شوهر چرا، می‌شینم! (روی یك صندلی می‌نشیند و چشم به پیرزن می‌دوزد.)

پیرزن حال شما خوبه؟

شوهر بد نیستم.

پیرزن کسالتی که ندارین؟

شوهر نه خیر.
پیرزن خانم چطورن؟
شوهر خوبن!
پیرزن کسالتی که ندارن؟
شوهر نه خیر.
پیرزن اداره‌می‌رین؟
شوهر بله می‌رم.
پیرزن مرخصی‌تون که تموم نشده.
شوهر (با شك وتردید نگاه می‌کند.) نه هنوز.
پیرزن پس واسه چی می‌رین؟
شوهر منظورم بعداز مرخصیه.
پیرزن .ها، میرین یعنی خواهین رفت؛ درسته!
شوهر همین‌طوره!
پیرزن راستی؟ (به‌خنده می‌افتد.)
شوهر چطور شد؟
پیرزن (خندهٔ ممتدش را قطع‌می‌کند). خیلی بــا مزه‌س، خیلی خیلی با مزه‌س. شما شبیه میزبانی هستین که من یه وقت رفته‌بودم خونه‌ش. یارو آدم‌خیلی‌عجیبی‌بود؛ مثل شما، خیلی بامزه بود، هروقت‌می‌خواست بگه می‌خورم، می‌گفت خوردم. و من آی می‌خندیدم، آی می‌خندیدم، آی می‌خندیدم‌که نگو. (می‌خندد و

وقتی‌می‌بیند مردجوان نمی‌خندد، خنده‌اش را قطع‌می‌کند). خوشتون‌نیومد؟ بی‌مزه‌بود؟ می‌دونم! بی‌مزهٔ بی‌مزه هم نبود. خیلی‌هارو دیدم‌که از این قضیه خنده‌شون گرفت و خیلی‌هارام دیدم که خنده‌شون نگرفت... (سکوت). خب، که این‌طور! (ساعتش را نگاه می‌کند). ساعت شما چنده؟

شوهر (به‌ساعتش نگاه‌می‌کند.) چهار وبیست دقیقه.

پیرزن ساعتتون غلطـه، درستش بکنین، چهار و بیست و پنج دقیقه.

شوهر (اعتنا نمی‌کند). باشه.

پیرزن (باحالت تحکم). درستش کنین. (شوهرساعتش را درست مـی‌کند. پیرزن بـا مهربانـی) . عروس‌خانم‌خوابن؟

شوهر مثل این‌که... آره خوابن.

پیرزن نیم ساعت پیش‌که بیدار بودن، بازم خوابیدن؟

شوهر یه‌کم حالشون خوش نیس.

پیرزن اتفاقاً حالشون خیلی‌م خوبه، فقط یه کـم دلشوره دارن.

شوهر شما ازکجا می‌دونین؟

پیرزن (می‌خندد). من ازکجا می‌دونم. ها، بارك‌الله، خب، می‌دونم ُدیگه. دروغ‌که نگفتم.(دادمی‌زند). عروس خانوم! خانوم کوچولوا (رو به‌مرد). بگو بیاد تو،

خواهش‌می‌کنم بگو، تو بگی‌می‌آد، من می‌دونم!

شوهر بیا تو!

پیرزن این جوری بگی که نمی‌آد. بگو! (با لحن سوزناک.) عزیز جانم، شیطون‌بلا، فسقل خانوم، نمی‌یای تو؟ مهمون داریم‌ها!

شوهر عزیزم، مهمون‌داریم، نمی‌یای‌تو؟ (هر دو چشم به‌در می‌دوزند. در باز می‌شود، زن جوان با ترس و لرز وارد می‌شود، چشم به‌پیرزن دارد.)

پیرزن (بلند می‌شود وبا احترام خیلی‌زیاد.) سلام عرض‌می‌کنم خانوم.

زن سلام. (مدتی پیرزن راورانداز می‌کند و بعد شوهرش را نگاه می‌کند، آرام آرام ترس از صورتش زایل می‌شود.)

پیرزن حال شریف خوبه؟

زن متشکرم، شما چطورین؟

پیرزن خیلی خوبم خانم، مخصوصاً شمارو که می‌بینم، خیلی‌خیلی خوبم.

زن چرا نمی‌فرمایین؟

پیرزن خدمتتون هستم.

زن بفرمایین!

پیرزن اختیاردارین، اول‌سرکار. بالاخره‌هرچی باشه شما میزبان هستین و احترامتون واجبه.

شوهر چطورشد؟ همیشه می‌گن احترام مهمون واجبه، نه میزبان. (زن می‌نشیند.)

پیرزن (درحال نشستن.) قدیما این‌جوری بود آقاجان! حالا دیگه همه چی برعکس شده. اونوقتا واسهٔ مهمون سر ودست می‌شکستن، چه‌کارا که نمی‌کردن، چه عزت‌ها که نمی‌ذاشتن، «مهمون حبیب خدا» ورد زبون همه بود، اما امروزا دیگـه قضیه جور دیگه شده‌س. بیچاره‌مهمون، محل سگ‌هم بهش‌نمی‌ذارن. (سیگاری درمی‌آورد و آتش می‌زند، بلند می‌شود و دور و برش را نگاه می‌کند.)

شوهر چی می‌خواستین؟

پیرزن یه زیر سیگاری می‌خواستم.

زن الانه می‌آرم. (به‌طرف آشپزخانه راه می‌افتد.)

پیرزن اختیاردارین‌خانوم‌جون، بذارین‌خودم‌پیدا کنم. آخر سر که من باید همه جای‌خونه‌رو یادبگیرم، مگه نه؟ (زن خارج می‌شود.) خیلی بد شد. (پیرزن می‌نشیند و به شوهر.) آره، داشتم اینو می‌گفتم که راستش من‌از میزبان‌ها گله‌ای‌ندارم‌ها، یه‌وقت به‌شما برنخوره.

شوهر اختیار دارین.

پیرزن اما خب، بالاخره هر چیز حدی داره، یه وقت من جایی مهمون بودم ومیزبان، نمی‌دونین چه‌ها برسر

من بدبخت که نیاورد. اولش کلی اخم و تخم کرد. و یه‌ساعتی رفت توفکر. (زن جوان با زیر سیگاری وارد می‌شود، پیرزن بلندمی‌شود و زن زیرسیگاری‌را جلوپیرزن می‌گذارد.) قربون دستتون خانم.

زن اختیار دارین.

پیرزن جدی شرمنده‌م کردین.

زن (می‌نشیند.) کاری نکردم.

پیرزن اختیار دارین، اینِ همه زحمت و دردسر؟!

شوهر چقدر تعارف می‌کنین؟

پیرزن تعارف چیه آقا جون، من بشینم و سیگار بکشم و اونوقت عروس‌خانوم بلندشن وزحمت‌بکشن وبرن و واسه من زیرسیگاری بیارن؟

شوهر خب، بعدش؟

پیرزن همین دیگه، اسباب شرمندگی می‌شه. (با خجالت و شرمندگی می‌خندد.)

شوهر رفته بودین یه جائی، داشتین تعریف می‌کردین...

پیرزن آره، آره، زنیکه یه ساعت اخم وتخم کرد، و بعد که دید، من‌ازاوناش‌نیستم‌ازکوره‌دربرم یا ناراحت بشم یاآبروی‌خودم‌بیارم، رفت توفکر، وازهمونجا شروع شد.

شوهر چی شروع شد؟

پیرزن چی شروع شد؟ امر ونهی. (ادای یکی دیگر را در می‌آورد.) خانوم جون دست دردنکنه، اون میزرو پاك کن! چندتا ظرف‌تو آشپزخونه‌س! قربون‌شکلت اوناروآب بکش! ملافه‌های تخت خوابارو عوض نمی‌کنی عزیز؟ سه روزه که پله‌ها جارو نشده‌ن‌ها!

شوهر شما چه‌کار می‌کردین؟

پیرزن چاره نداشتم، چه‌کار می‌تونستم‌بکنم؟ (قیافهٔ‌مظلومی دارد.)

شوهر خب، می‌خواستین بزنین برین بیرون.

پیرزن بزنم برم بیرون؟ چی خیال کردین؟ مگه می‌شه، مهمونی تموم نشده که نمی‌شه. (با ایما واشاره.) می‌فهمین که؟ (جدی.) نمی‌فهمین؟ (زن‌وشوهرهمدیگر را نگاه می‌کنند.)

شوهر چرا، چرا!

پیرزن شکر خداکه فهمیدین، من ازمیزبان‌نفهم خیلی بدم می‌آد. می‌دونین‌چرا؟(زن‌وشوهرهمدیگررانگاه‌می‌کنند.) نمی‌دونین؟ ها؟ آها!!

شوهر واسه این‌که نفهمن دیگه.

پیرزن ها بارك‌الله! داشتم مشکوك می‌شدم.

زن که چی؟

پیرزن هیچ‌چی، من می‌دونم که شماها، میزبان‌های بدی

نیستین، هرچندکه... (حرفش‌را قطع می‌کند.)

شوهر هرچندکه چی؟

پیرزن چیز مهمی نیس، فراموشش‌کنین.

شوهر چی‌رو آخه؟

پیرزن منظورم اینه‌که شما... استعداد اینو دارین که بهتر از اینم باشین، متوجهین؟

شوهر چه جوری؟

پیرزن می‌دونین، البته صورت گله‌گذاری نداره‌ها، همین مسئله... پشت درموندن من. (زن و شوهر همدیگر را نگاه‌می‌کنند.) من چند بار زنگ زدم؟

شوهر شما؟... (نمی‌داند به‌طرف زن برمی‌گردد.)

زن یازده بار!

پیرزن (باکنایه.)شمام‌توخواب خوب می‌شنفتین‌ها،(جدی.) آره درسته یازده بار. (رو به‌شوهر.) شما که خواب نبودین؟ می‌تونستین خیلی زود درو واکنین. درسته؟وانکردین! حالامن آدم‌خوش‌قلب‌ومهربونی هستم، واگه جای من یه مهمون بدعنق و مقرراتی بود، می‌دونین چه عواقبی به‌دنبال داشت؟

شوهر مثلاً؟

پیرزن ولش کنین، حرفشو نزنیم، بهتره بگیم و بخندیم و خوش باشیم. موافقین؟ (زن و شوهر همدیگر را نگاه

می‌کنند.) موافق نیستین؟

زن چرا! چرا!

پیرزن خیله خب! پس‌خوش‌باشیم. (هرسه ساکت می‌نشینند و چندین نوبت همدیگر را نگاه می‌کنند. پیرزن یك باره می‌خندد وخنده‌اش‌را می‌برد، زن وشوهر همدیگر را نگاه می‌کنند وسر به‌پایین می‌دوزند.) مثل این‌که نمیشه خوش بود. نه؟

شوهر نمی‌دونم.

پیرزن من می‌دونم، علتش اینه‌که بدجوری‌نشستیم. پاشین جاهامونو عوض کنیم. یاالله، پــاشین! (هرسه بلند می‌شوند و جا عــوض می‌کنند و می‌نشینند و چندین نوبت همدیگر را نگاه می‌کنند.) خب؟ نشد؟(زن‌وشوهرهمدیگر را نگاه می‌کنند.)حالا یه‌کار دیگه می‌کنم. من‌می‌شینم اون‌جا. (روبه‌زن.)تو می‌شینی این جا. (به‌شوهر.) تو هم‌می‌شینی‌اون‌جا. زودپاشین‌ببینم. (با عجله جاعوض می‌کنند.) آها! شد؟ نشد؟ چاره‌ش‌آسونه، بلندشین! بلند شین! (هرسه بلند می‌شوند.) سه بار می‌شینیم بلند می‌شیم ودوباره می‌شینیم، خب؟ شروع شد! یك، دو، سه! (سه‌بارمی‌نشینند وبلندمی‌شوند وبعدمی‌نشینند.) به‌به، به‌به! حالا عالی شد، خیلــی خب شد! کیف کردم. شما کیف نکردین؟

شوهر چرا.

پیرزن تو چی عروس خانوم؟

زن خوب بود.

پیرزن دیگه هیچ‌مشکلی در کارنیس، می‌تونیم حرف‌بزنیم. خب؟ حرف بزنین!

شوهر ما که خیلی حرف زدیم.

پیرزن نه جانم، آره و نه گفتن که حرف‌زدن‌نمی‌شه. حرف زدن یعنی آدم شروع کنه و همین‌طور بگه، همین‌طور بگه، هی‌بگه، هی‌بگه، هی‌بگه، هی... (با لحن کشدار.) چه کار کنه؟ بازم بگه. (یك‌لحظه سکوت پیرزن سریع.) چند مدت پیش من مهمون یکی بودم، میزبان‌من، آخ، الهی نصیب کافرهم‌نشه، هرچی‌می‌گفتم‌لام تا کام یه کلمه، جدی می‌گم‌ها، یه کلمه از دهنش در نمی‌اومد، انگار آرد تودهنش کرده‌بودن، ماست‌تو حلقش بسته بودن، نتیجه چی شد؟ این شد که کار منو بیشتر کرد، ومن اونقدر حرف‌زدم، حرف‌زدم، حرف زدم‌که آخرسر نطقش واشد.

شوهر ما از اونا نیستیم، ما حرف می‌زنیم، خیلی‌م حرف می‌زنیم.

پیرزن بارك‌الله، آفرین! اینو می‌گن صاحب‌خونهٔ درست‌و

حسابی، یعنی صاحب‌خونهٔ مهمون‌دوست. حالا بگین!

زن چی بگیم؟

پیرزن هرچی دلتون می‌خواد.

شوهر آخه...

پیرزن آخه چی؟

شوهر آدم که نمی‌تونه همین جوری حرف بزنه.

پیرزن چرا نمی‌تونه؟ حتماً می‌تونه، آدم هر کاری‌رو بخواد می‌تونه بکنه.

شوهر حرف زدن که...

پیرزن که چی؟

شوهر آخه یه مطلبی باید باشه یانه؟

پیرزن شما دوتانمی‌تونین یه مطلب، یه‌مطلب کوچولو پیدا بکنین؟

زن من که چیزی به‌عقلم نمی‌رسه.

پیرزن (رو به‌شوهر.) مطمئناً به‌عقل تو هم نمی‌رسه. نگاه کنین عزیزان‌من، می‌تونین حداقل یه‌چیزایی بپرسین یا نه؟

شوهر چرا نمی‌تونیم.

پیرزن منتظرم. (زن وشوهر همدیگررا نگاه می‌کنند ومنتظرند.)

زن شما... شما کی هستین؟

پیرزن زکی! (به‌خنده‌می‌افتد، غش و ریسه می‌رود وبلند شده به

گوشه‌ای می‌رود وخنده‌اش‌را ادامه می‌دهد. زن وشوهر با اشارهٔ چشم وابرو به‌همدیگر، علت‌خنده رامی‌پرسند. پیرزن برمی‌گردد.) شما نمی‌دونین من کی‌ام؟

شوهر راستش... نه، نمی‌دونیم.

پیرزن (زیرلب.) عجب خنگ‌هائی هستن! (رو به‌آنها.) من یه مهمونم.

شوهر اسمتون؟

پیرزن اسمم چه فرقی به حال شما می‌کنه؟ شما هرچی دوست دارین‌صدام‌بزنین، ببین چه اسمی‌بهم‌می‌آد، نگاه‌کنین، خوب ورانداز‌م‌کنین.(وسط‌اتاق‌می‌چرخدو تمیش می‌آید.)

شوهر (بی‌اراده از دهانش خارج می‌شود.) فرفره خانوم. (به‌خنده می‌افتد.)

پیرزن چی؟

شوهر (خنده‌اش را فرو می‌بلعد.) معذرت می‌خوام.

پیرزن جان من چی گفتی؟

شوهر همین جوری از دهنم در رفت.

پیرزن باشه بگو، جون من بگو، جون عزیزت بگو.

شوهر (با احتیاط.) فرفره خانم.

پیرزن آخ، آخ، آخ! (به‌خنده‌می‌افتد وغش و ریسه‌می‌رود.) عالیه! عالیه، جداً مرسی! (هیجان زده جلو می‌آید و

کلهٔ مرد را بغل می‌کند. و سر و صورت و پیشانی مرد را بوسه‌باران می‌کند.)

زن خوشتون اومد؟

پیرزن نمی‌دونین چه‌قدر. (کشدار.) نمی‌دونین چه‌قدر... آخه بچگی‌ها نه که من خیلی توپول وموپول و خوشگل وشیطون بلا بودم، همه بهم می‌گفتن فرفره خانوم. یادش به‌خیر! (غمگین می‌شود و روی یک صندلی می‌نشیند ودرخودمی‌رود. زن‌وشوهر مدتی همدیگر را نگاه‌می‌کنند.)

زن شما، شما ازکجا می‌آیین؟

پیرزن (جدی.) مهمون معمولا ازکجا می‌آد؟

زن از خونه‌ش.

پیرزن خب، منم از خونه‌م می‌آم.

شوهر راستی، راستی اون... اون آقاهه که...

پیرزن (غضبناک.) دیگه نشد، نداشتیم‌ها! (سکوت.)

شوهر ببینم، شما چرا قدتون این قدر درازه؟

پیرزن از دراز خوشت نمی‌آد جونی؟

زن (دستپاچه.) چرا، اتفاقاً خیلی‌م خوبه.

پیرزن جدی؟ خوشت میومد قدت مثل من بود؟

زن بدمم نمی‌اومد.

پیرزن خب، کاری نداره! هرکسی دلش بخواد می‌تونه دراز بشه.

زن راستی؟

پیرزن معلومه، نوشهر، امثال من خیلی زیادن، روز به روز هم زیادتر می‌شن، ندیدینشون؟ شمام اگه دلتون بخواد می‌تونین دراز بشین. می‌خوایین؟

شوهر (می‌خواهد مسیر صحبت را عوض می‌کند.) راستی شما چرا این رنگی لباس پوشیدین؟

پیرزن مگه بده؟

شوهر بدکه نیس، اما همه‌ش قرمزه، سر تا پا!

پیرزن به‌خدا خوب گفته‌ن که در دروازه رو می‌شه بست و دهن مردمو نمی‌شه‌بست. حالا اگه من زرد می‌پوشیدم، می‌گفتین چرا زرد پوشیدی؟ مشکی می‌پوشیدم می‌گفتین چرا مشکی پوشیدی؟ آبی می‌پوشیدم می‌گفتین چرا آبی پوشیدی؟ خب، عشقم کشید و قرمز پوشیدم. به‌دیگرون چه؟

زن خودتون گفتین که بپرسیم.

پیرزن نگفتم که راجع به‌همه‌چی، تازه من بگم، عقل شما کجا رفته؟ اگه شما دو تا خیلی چیز سرتون می‌شه، به وظایف خودتون توجه‌کنین! آقا! خانم!

شوهر وظیفهٔ ما؟

پیرزن بله، وظیفهٔ میزبانی!

شوهر مگه قصوری شده؟

پیرزن (با دهن‌کجی.) نه خیر، قصوری نشده. (جدی.) خیال می‌کنین من‌خرم؟ مثلاً خانم، خانم‌صاحب‌خونه‌ن. همین‌جوری‌ایستاده‌ن ودارن بربرمنوتماشامی‌کنن. انگار امثال‌منوهیچوقت‌ندیده. من‌که سُم‌ندارم، دم ندارم، مثل‌همه‌م‌دیگه. تازه‌ممکنه‌سُم‌هم‌داشته‌باشم، ودمم‌قایم‌کرده‌باشم، (زن و مرد به‌پاهای پیرزن که در چکمه‌های قرمز پوشیده است نگاه می‌کنند.) این چیزاکه نباید مانع انجام وظیفهٔ شما بشه؟ (سریع و خشك.) رفتار ظاهری آدم همیشه باطنشونشون نمیده، من خیلی‌هارو دیده‌م‌که خنده‌رو ومهربون‌بودن، خیلی‌م عزت می‌کردن، با آدم راه می‌اومدن. اما با یه اشتباه کوچولو معلوم می‌شد که یارو می‌خواد سر به تنت نباشه. چرا سر به‌تن من نباشه؟ سر به‌تن خودش‌نباشه، سربه‌تن جدوآبادش نباشه، چشمشون کور، وقتی‌مهمون دارن باید بدونن‌که چه‌کارباید بکنن وچه‌کار باید نکنن!

زن ما که کاری نکردیم!

پیرزن دِ همین دیگه، چرا نکردین، باید می‌کردین!

شوهر مثلاً چه...

زن (حرف او را قطع می‌کند.) چایی میل دارین؟

پیرزن (ادای زن را درمی‌آورد.) چایی میل دارین؟ نه خیر،

نداریم!

شوهر قهوه‌چی؟

پیرزن ول‌کنین بابا، چایی! قهوه! مسخره کردین؟

شوهر من‌متوجهم، انگار باشما زیاد خوش‌وبش‌نکردیم! می‌دونین مام تقصیرنداشتیم، اول بار بودکه...

پیرزن خوبه، خوبه، خوبه! بهانه نیار، این همه وقته من این‌جام، شما چه‌کاری واسه من‌کردین؟

شوهر چه‌کار باید می‌کردیم؟

پیرزن «می‌کردین» دیگه‌گذشته، حالا چه‌کار بایدبکنین؟ (زن وشوهر همدیگر را نگاه می‌کنند.) وچیزی‌به‌عقلتون نمی‌رسه. نه؟ می‌تونین با همدیگـه صلاح مصلحت بکنین، نترسین. به‌من برنمی‌خوره. (زن وشوهرنزدیك هم می‌نشینند. نمی‌دانند چه‌کار بکنند. پیرزن چشم به آنها دوخته است.) روتـون نمی‌شه. آره؟ (بلند می‌شود و جلو پنجره می‌رود و پشت به‌آنها دارد.) خب؟ (مدتـی می‌گذرد.) نکنه‌عوض‌صلاح‌مصلحت، دارین‌شیطونی می‌کنین! (زن‌وشوهر ازهم فاصله می‌گیرند. پیرزن‌بی‌آن که رو برگرداند.) چرا از همدیگر فاصلـه گرفتین؟ (آن‌دو می‌خواهند به‌هم نزدیك‌شوندکه پیرزن‌برمی‌گردد.) چی شد؟ (زن و شوهر مرعوبند.)

شوهر خودتون بفرمایین‌که ما...

پیرزن اگه قرار بشه که خودم بفرمام، عوض شما نوکر و کلفت استخدام می کردم.

شوهر حداقل یه...

پیرزن چی؟

شوهر یه راهنمایی کوچولو.

پیرزن (با تمسخر.) می‌ترسم خیلی کوچولو باشه ونتونین به جایی برسین... قضیه مربوط به‌منه.

شوهر مربوط به‌شماس؟

پیرزن بله.

زن چی‌چی مربوط به‌شماس؟

پیرزن مربوط به‌اموال منه. (روی صندلی می‌نشیند و روی‌میز ضرب می گیرد.)

شوهر (درحال تفکر.) اموال شما... اموال شما.

پیرزن تو همین اتاقه. (زن وشوهر متوجه چمدان می‌شوند.)

زن منظورتون چمدانه؟

پیرزن چه عجب که فهمیدین؟!

شوهر (خوشحال.) انقدرهام که گیج وخرفت نیستیم.

پیرزن بله، نیستین. با وجود این، چمدان هنوزرو میزه، و می‌دونین این دلیل چیه؟ (بلندمی‌شودودرحال قدم‌زدن.) دلیل‌اینه که شما می‌خوایین هرچه‌زودتر پاشم‌وگم‌و گور بشم.

شوهر	ما همچو نیتی نداریم. (بلند می‌شود وچمدان‌را برمی‌دارد.) بالاخره جابه جایش می کنیم.

پیرزن	بذار سرجاش، بذارسر جاش مرتیکهٔ بی‌خود، چرا از اول اینکارو نکردین؟

شوهر	متوجه نبودم.

پیرزن	مثلاً حالا متوجه شدی!

شوهر	خب، البته!

پیرزن	پس‌ورش‌دار. (مرد می‌خواهد چمدان را بردارد.) بذار سرجاش! (دست‌می‌کشد.) ور دار!(دست درازمی‌کند.) ورندار! (دست می‌کشد.) ور دار!(دست دراز می‌کند.) ور ندار! (دست می‌کشد.) وردار! (دست‌دراز می‌کند.) ور ندار! (دست‌می‌کشد،چندلحظه‌سکوت.پیرزن‌روبه‌زن.) نوبت توست. (زن جوان با ترس‌و لرز پیش می‌آید.) وردار!(زن با احتیاط دست درازمی‌کند.) ورندار!(دست عقب می‌کشد.) گفتم وردار! (دست درازمی‌کند، درتردید است، پیرزن باپوزخندتماشایش‌می‌کند. زن‌چمدان را برمی‌دارد ومی‌ایستد،نمی‌داند چکارکند. همه درسکوت، به‌نوبت یکدیگروچمدان‌رانگاه‌می‌کنند. پیرزن‌آرام‌آرام‌به حال‌خلسه می‌رود، زیرلب آوازی‌را زمزمه‌می‌کند. زن‌جوان که‌خسته شده، چمدان را بدست دیگر می‌دهد. پیرزن در حالی که انگشت تکان می‌دهد.) نه، نه، نه، همان‌دست، همان دست، همان دست! (زن دوباره چمدان را بدست اولی

می‌گیرد. بازسکوت ممتد، باز آوازپیرزن، دوباره سکوت. پیرزن‌رو به‌زن جوان.) تاکی می‌خوای همین جوری نگرش داری؟

زن چه کارش کنم؟

پیرزن حالا که نمیدونی چه‌کارش بکنی، همین جوری نگرش دار.(زن مستأصل، شوهرش‌را نگاه می‌کند.)

شوهر ممکنه عوض ایشون من نگر دارم؟

پیرزن نه، نه، نه. (نوچ‌نوچ می‌کند.سکوت.) عجب آدمی هستی. همین جوری آویزون کردی به خودت که چطور بشه؟

زن آخه...

پیرزن آخه نداره بذار یهٔ گوشه.

زن کدوم گوشه؟

پیرزن کدوم گوشه؟ (دوربرش را نگاه می‌کند.) بذار اون گوشه! (زن جوان چمدان را جائی که پیرزن نشان داده می‌گذارد.) نه، نه؛ اون یکی بهتره.(زن چمدان را به گوشهٔ دیگر می‌برد.) نه،اون‌یکی! (زن چمدان را به گوشهٔ دیگرمی‌برد.) اون‌جا! (زنِ باچمدان‌می‌دود.)این جا! (زن با چمدان می‌دود.) نه اون جا! (زن‌باچمدان می‌دود.) نه اون جا!(زن باچمدان می‌دود.)نه این‌جا! (زن عرق ریزان می‌دود. چمدان‌را زمین نگذاشته، دوباره

می‌دود. و به گوشهٔ دیگری می‌رسد و چمدان را نگذاشته دوباره‌می‌دودومی‌دودوبازهم‌می‌دود.پیرزن‌عصبانی.)اوهو اوهو!چه‌سرخود! برگرد، برگرد، یالله، بذارهمون جای اولی که گفتم. (زن‌جوان‌چندبار دور اطاق‌می‌دود و له‌له می‌زند.) خیله خب، حالا رسیدی! بذار سر جاش. (زن چمدان را زمین می گذارد و له‌له می‌زند.) خوب‌عرقت‌در اومد، آها؟(روبه‌شوهر). نوبت توهم می‌رسه؟

شوهر (دلخور.) چی می‌رسه؟

پیرزن (لوند پیش می‌رود.) یه‌چیز خوب، جیگر. (نیشگونی از لپ مرد می‌گیرد. با قر و اطوار رو به زن.) یه وقت حسودیت نشه‌ها. (مرد خود را عقب می‌کشد وعصبانی روی یك صندلی می‌نشیند، پیرزن بی‌اعتنا درحال قدم زدن، اسباب‌اثاثیه‌اتاق‌را بررسی‌می‌کند، و زن‌مستأصل روی‌کاناپه می‌نشیند. پیرزن جلو تابلوئی که بدیوار آویزان است‌می‌ایستد.) این چی چیه؟

شوهر (عصبانی.) چی چی چیه؟

پیرزن (بر می گردد وبا قیافهٔ مظلوم.) قهرین؟ (زن‌وشوهررانگاه می‌کند.) من که‌کاری‌نکردم فقط پرسیدم‌این‌چی‌چیه؟

شوهر شما نمیدونین اون چیه؟(تندوپشت‌سرهم‌حرف‌می‌زنند.)

پیرزن به‌خدا اگه بدونم.

شوهر یه تابلوس.

پیرزن تابلوی چی؟
شوهر منظره‌س دیگه، منظرهٔ یه ده.
پیرزن واسهٔ چی زدین اینجا؟
شوهر واسه اینکه قشنگه.
پیرزن چرا عکس یه شهرو نزدین؟
شوهر عکس شهر نداشتیم.
پیرزن می‌خواستین عوض این، یه عکس شهر بخرین.
شوهر اینو که نخریدیم.
پیرزن نخریدین؟ پس چه جوری اومده اینجا؟
شوهر عمه بهمون داده.
پیرزن عمهٔ تو یا عمهٔ اون. (زن را نشان می‌دهد.)
شوهر (به زن.) عمهٔ من یا عمهٔ تو؟
زن عمهٔ تو.
پیرزن چرا داده بشما، به یکی دیگه نداده؟
شوهر واسهٔ عروسیمون داده.
پیرزن چرا اینو داده، یه چیز دیگه نداده؟
شوهر مثلاً؟
پیرزن مثلاً یه‌دست مبل.
شوهر داشتیم.
پیرزن یه تخت.
زن داشتیم.

پیرزن یه پنکه.

شوهر داریم.

پیرزن یه بخاری.

زن داریم.

پیرزن یه گلدون.

شوهر داریم.

پیرزن یه قابلمه.

زن داریم.

پیرزن یه گنجه.

شوهر داریم.

پیرزن یه قند شکن.

زن داریم.

پیرزن سماور.

شوهر داریم.

پیرزن آفتابه.

زن داریم.

پیرزن یه بشقاب.

شوهر ده‌تا داریم.

پیرزن قاشق چنگال.

زن بیست تا داریم.

پیرزن یه پتو.

شوهر چهارتا داریم.

پیرزن ملافه.

زن نه تا داریم.

پیرزن هرچی که من‌می‌گم شما دارین؟

زن‌وشوهر خب، داریم دیگه.

پیرزن همه‌چی؟

زن پس چی!

پیرزن هر چی‌نابدتر آدم دروغ‌گو!

شوهر (عصبانی.) چرا فحش میدی؟

پیرزن چرا دروغ میگه، شما همه‌چی‌دارین؟

شوهر چی؟

پیرزن مثلاً...مثلاً چرخ خیاطی؟

زن نه.

پیرزن چرا ندارین؟

زن آخه ما لباسامونو بیرون‌می‌دوزیم.

پیرزن میل لنگ دارین؟ (با سرعت زیاد حرف می‌زنند.)

شوهر نه.

پیرزن ماسوره دارین؟

زن نه.

پیرزن کاربورات دارین؟

شوهر نه.

پیرزن آفتامات دارین؟

زن نه.

پیرزن شتر مرغ دارین؟

شوهر نه.

پیرزن شتر دارین؟

زن نه.

پیرزن اسب دارین؟

شوهر نه.

پیرزن کره خر دارین؟

زن نه.

پیرزن ماشین دارین؟

شوهر ماشین چی؟

پیرزن ماشین چاپ!

زن نه.

پیرزن کپی؟

شوهر چی؟

پیرزن فتوکپی.

شوهر نه.

پیرزن کتابخانه؟

زن نه.

پیرزن (با تأمل.) کتاب. کتاب چی؟

شوهر نه، نه.
پیرزن چه بهتر! چیز چی؟
شوهر چی؟
پیرزن دیسک.
شوهر دیسک؟
پیرزن دیسک پرتاب.
زن نه.
پیرزن میخ طویله؟
شوهر نه.
پیرزن ساطور؟
شوهر نه.
پیرزن سندان؟
زن نه.
پیرزن قپان؟
شوهر نه.
پیرزن سانسور؟
شوهر چی؟
پیرزن آسانسور؟
زن نه.
پیرزن بوت؟
شوهر چی؟

پیرزن تابوت.

شوهر واسه چی؟

پیرزن همین‌جوری.

شوهر نه.

پیرزن دیدین ندارین؟ بازم بگم؟

شوهر آخه اینارو که لازم نداریم.

زن ما چیزائی که به‌درد نخوره نداریم.

شوهر ما چیزای بدرد بخور داریم.

پیرزن همه چیزای بدرد بخورو دارین؟

شوهر خب، البته.

پیرزن (انکار مچ‌مرد را گرفته‌است.) جدی؟

زن پس‌چی؟

پیرزن اگه این‌جوریه، تلویزیون‌تون کو؟ (زن‌وشوهرهمدیگر را نگاه می‌کنند.)

شوهر تلویزیون؟

پیرزن بله... تلویزیون و (به‌نوبت زن وشوهر را نگاه می‌کند. روبه‌شوهر.) پاشو.

شوهر چی؟

پیرزن یه‌دقه‌بلن‌شو! (شوهر که بلند می‌شود. زن وشوهر هراسان همدیگر رانگاه‌می‌کنند.) برو درو واکن.

زن چرا؟

پیرزن غریبه نیس، برو برو عزیزم. (شوهر تا وارد راه پله‌ها می‌شود،پیرزن بلند می‌شود و رو به‌زن.) عزیز جانم، یه دقه بیا این گوشه رو خالی کنیم.

زن که چطور بشه...

پیرزن (گوشهٔ کاناپه را می‌گیرد.) تنبلیت می‌آد؟ تو که با این سن وسال نباید از زیر کار دربری. (زن‌هم طرف دیگر کاناپه را می‌گیرد.) یه ذره عقب، عقب، ها ، خوبه. بذارش زمین. حالا این میز و اون دوتا صندلی رو هم جابه‌جا کن... (میز و صندلیها را عقب‌ترمی‌کشند.) خوب،خوب شد!

(سروصدا از راه پله‌هاشنیده‌می‌شود، در بازمی‌شود ودومرد سیاهپوش صندوقی را به‌داخل می‌آورند،شوهر هم به‌دنبال آنهاست. صندوق را وسط اتاق می‌گذارند و باز می‌کنند و تلویزیونی رابیرون می‌آورند وبه‌برق می‌زنند. زن وشوهر همدیگر را نگاه می‌کنند.)

پیرزن (با وقار تمام‌به‌دومرد سیاهپوش.) متشکرم. (مردها سرخم می‌کنند وبیرون‌می‌روند. پیرزن باصدای بلند.) این هم کادوی فرفره خانم برای شاداماد و عروس خانم!

زن جدی میگین؟

پیرزن شوخی نمی‌کنم. (صدای باز وبسته شدن در ازبیرون.)

زن (روبه‌شوهر.) راست راستکی مال ماست؟

شوهر (هیجان خود را فرومی‌خورد.) بله دیگه... مثل این که

لطف کردن و...

زن خانم جون، نمی‌دونم با چه زبونـی از لطف شما تشکر کنم.

پیرزن قابـل شمارو نداره عزیزم، گاه‌گداری من کارایی واسهٔ صاحبخونه‌ها می‌کنم کــه هوش از سرشون می‌پره. جان شما! خب، حالا بذارین ببینم که‌برنامه چیه. (دگمهٔ تلویزیون‌را می‌چرخاند وصدا را بلندمی‌کند). آها، حالا بشینیم‌تماشا. (هرسه به‌تماشامی‌نشینند، سرو صدای‌یك فیلم جنگی.) به‌به، به‌به جانمی، بکش‌بکشه! (هـرچه فیلم پیش می‌رود، پیرزن بـا هیجان بیشتری حرف می‌زنـد.) هـا... بارك‌الله... بدو... بدو بینم... بدو... داری می‌رسی‌ها، بزن دیگه، د ِ بزن... آخ... خاك تو سرت کنن... درکن دیگه... در کن... های... زنده باد... زنده باد، نخورد، نخورد ، نخـورد! (عصبانی رو زانوی خود می‌کوبد.) خاك تـو سرخرت کنن... یکی‌دیگه... یکی‌دیگه... یکی‌دیگه... واسه چی معطلی...؟ جانمی هی! (از جا می‌پرد و دوباره می‌نشیند.)... انداختش... انداختش... مادرقحبه‌رو انداختش... یکی‌م‌بزن به‌سرش (داد می‌زند.) مواظب باش... داره‌میرسه... پشت‌سرته... آخ‌آخ... الاغ جون... (دوباره ازجا می‌پرد.) بارك‌الله! قربون‌دست و

پنجه‌ات... اینو میگن مرد... سه تا رو با هم...
(چندلحظه آرام می‌شود، یك‌دفعه‌فریاد می‌زند.) رسید...
بزن رو قلبش ننه سگ... افتاد، افتاد، افتاد...
(سروصدای تلویزیون بلند می‌شود و بعد صدای مسلسلی
که یکریز شلیك می‌کند.)
همه‌رو درو کن... همه‌رو! یه‌نفرم‌نباس‌زنده‌بمونه...
هه‌هه‌هـه... همه‌رو...! (با هیجان بالا و پایین می‌پرد،
غش و ریسه می‌رود و شادی می‌کند. صدای آرام موزیك.
پیرزن ساکت می‌شود ، اشکهایش را پاك می‌کند . و جلو
می‌رود و تلویزیون را خاموش می‌کند.) حیف که تموم
شد، اگه تاسه‌ساعت‌همین‌جوری‌بکش‌بکش‌بود، چه
کیفی داشت. نه؟ (زن و شوهر مبهوت نگاهش‌می‌کنند.)
نداشت؟ کیف نداشت؟

شوهر چرا، چرا!

پیرزن وقتی تیر میخوره رو قلب، طرف این‌جوری میشه.
(ادای تیرخورده‌ای‌رادرمی‌آورد وآرام‌آرام‌روزمین‌می‌نشیند
و بعد تا می‌شود و می‌میرد. لحظه‌ای بعد بلند می‌شود .)
اما وقتی میخوره به‌کله. بنگ! (ادای‌کسی‌راکه‌تیر به
کله‌اش‌خورده درمی‌آورد. یکمرتبه‌خود رابه‌زمین می‌کوبد
و لحظه‌ای بی‌حرکت می‌ماند وبعد بلند می‌شود.) و اونی
که تیرو درمیکنه، چه حالی‌بهش‌دست‌میده. (ادای
تیراندازی روبه زن‌وشوهر.) بنگ بنگ بنگ! دنگ

دنگ، دنگ! (زن وشوهر ترسیده و جا خالی می‌کنند و با اضطراب نفس می‌کشند.) اِ وا، ترسیدین؟ (به قهقهه می‌خندد.) راست راستکی که نبود. (می‌نشیند . زن و شوهر را ورانداز می‌کند.) حوصله‌تان سر رفت؟

زن نخیر.

پیرزن (با دست اشاره می‌کند زن وشوهر می‌نشینند.) چرادیگه، خر که نیستم! (رو به زن.) الا نه‌چی‌دوس‌داری؟ ها؟

زن هیچ چی!

پیرزن چه‌کار می‌خواستی بکنی؟

زن هیچ کار!

پیرزن بازم که اومدی نسازی! (به‌شوهر.)توچی؟

شوهر چی؟

پیرزن چی‌چی دوس داری؟

شوهر هیچ‌چی!

پیرزن اصلاً؟

شوهر ابداً.

پیرزن میخوایین‌یه کارایی‌بکنم که‌خوشتون‌بیاد؟(بلندمی‌شود.)

شوهر مثلاً؟

پیرزن خیالات بد نکن، میخوایین بازی‌کنیم؟

زن بازی‌ی چی؟

پیرزن بازی...مثلاً خاله رورولك. (رو به زن.) تو حاضری

خاله روروك بشی؟

زن خاله روروك چیه؟

پیرزن بازی یه‌زن دَدَری که همیشه زیرسرش بلنده.(چشمك می‌زنـد.) طاق وجفت عاشق و کشته مرده داره، از بغل این یکی درنیومده، بـه خونه نرسیده، چشم و ابرو درست نکرده، میره بغل اون یکی. همیشه‌م شکمش پره، پربچه، بچه‌های جور واجور، از این داره، ازاون‌داره، ازاین‌یکی‌داره، ازاون‌یکی‌داره، شب و روزم‌قرمیده، عشوه‌میاد، ناز میکنه، قمیش میآد!(درحال‌قردادن‌آوازمی‌خواند.)خاله‌جون‌قربونتم، حیرونتم، صدقه بلا گـردونتم، آتیش سر قلیونتم، رفیق راه‌کرمونتم، یه‌ماهه عروس، دو ماهه‌عروس هشت ماهه‌دارم! (رو به زن.) چطوره؟شروع کنیم؟

زن (صندلی خود را نزدیك شوهر می‌کشد.) من بلد نیستم.

پیرزن (با صدای گرفته وحالت ترسناك.) بازی هودوردودور هودور دودور می‌کنیم!

(درحال بی‌خودی و دیوانه‌وار.) بچه‌هـا جمع میشن، گنده‌هاجمع میشن، هودوردودور هودوردودور ، هودورو دودور می‌کنیم! (می‌خندد و خیلی صمیمی به زن و شوهر.) شعرهاشوبلدنیستین؟من‌بلدم، میخوایین یادتون بدم؟ حوصله‌شو دارین؟(زن وشوهر به‌علامت

نفی سر تکان می‌دهند.) خیله خب. (آمرانه.) پس قایم باشك‌بازی‌می کنیم. اینو دیگه بلدین، همه بلدن، من سرمومیذارم‌و یه گوشه‌چشمامومی‌بندم‌ومی‌شمارم، شمامیرین قایم میشین... اونوقت من میام شما رو پیدامی کنم وهرکی روکه پیداکردم سوارش‌میشم. (رو به دیوار می‌ایستد وچشمهایش را می‌بندد). یك...دو ... سه!

زن (بلند می‌شود و دست شوهررامی گیرد وآهسته.) پـاشو . (مرد زن را روی صندلی می‌نشاند.)

پیرزن چهار...چهار..اومدم‌ها...پنج...(برمی گرددوجدی.) زکی! شماکه اینجایین؟(باخوش خلقی.) آها، فهمیدم خیال کردین که من‌می‌بینمتون؟میرم آشپزخونه و درم می‌بندم وتا ده می‌شمارم! (وارد آشپزخانه می‌شود و دررا پشت سرمی‌بندد.)

زن من می‌ترسم. (به‌شوهر نزدیك می‌شود.)

شوهر بشین سرجات، آروم باش!

پیرزن (ازپشت در.) یك... دو... سه...

زن پاشو، پاشو بریم اون تو. (اتاق‌خواب‌رانشان‌می‌دهد.)

شوهر بچه نشو، بشین.

پیرزن چهار... چهار... چهار...

زن داره میآد، من می‌ترسم... می‌ترسم... می‌ترسم.

(دست شوهر را می‌گیرد و می‌کشد.)

شوهر از چی می‌ترسی آخه؟

زن میاد پیدامون میکنه. پیدامون میکنه. (مرد را بلند می‌کند.)

پیرزن پنج... شش... شش...

زن (وحشت‌زده.) گفت شش، شش...

پیرزن هفت... هفت... هفت...

زن هفت... هفت...

پیرزن هشت... دارم میام‌ها... هشت... اومدم‌ها... (زن و شوهر در تردیدند، گوشه وکنار و درها‌رانگاه می‌کنند.) دارم میآم‌ها... میآم... میآم میگیرمتون می‌گیرم و میخورمتون، نه...نه... (زن‌وشوهر به‌طرف اتاق خواب می‌دوند وبعد به‌طرف راه‌پله‌ها وآخر سرکنار در آشپزخانه دیوار می‌چسبند.) ده... اومدم!(دررابازمی‌کندوباحرکات عجیب و غریب درحالی که دولا و راست می‌شود، وحالت ترسناکی به خود گرفته، به‌طرف اتاق‌خواب راه می‌افتد.) اومدم...اومدم،اومدم‌ها.(زن و شوهر وارد آشپزخانه می‌شوند ودررامی‌بندند.پیرزن متوجه‌بسته‌شدن‌درآشپزخانه می‌شود و برمی‌گردد.) دیدمتون، دیدمتون. (به در آشپزخانه نزدیك می‌شود و می‌خواهد در را باز کند، دراز پشت بسته است، مشت‌می‌زند.) واکنین، واکنین! پدر

سوخته‌ها! این که نشد، سوختین، سوختین، سوختین! (عصبانی به‌درلگد می‌زند.) واکنین دیگه... دور وبرش رانگاه می‌کند وبه‌فکرمی‌رود.) خیله‌خب، حالا دیگه‌حق ندارین بیایین بیرون. میفهمین؟ دیگه حق ندارین، واسه اینکه... واسه اینکه من یه کارایی دارم! درو وا کردین نکردین ها!

(شروع به‌وارسی اتاق می‌کند، آلبوم‌را تندتند ورق‌می‌زند. صفحه‌ای کاغذ پیدا می‌کند وپشت و رویش را نگاه‌می‌کند. دفترچهٔ تلفن‌را ازپای تلفن برمی‌دارد و ورق می‌زند. پشت تابلوی نقاشی را نگاه می‌کند. زیر قالی را وارسی‌می‌کند. عجله دارد. وارد اتاق خواب می‌شود و در اتاق را باز می‌گذارد، مدتی در سکوت می‌گذرد، در آشپزخانه آرام آرام‌بازمی‌شود ومدتی می‌گذرد، اول‌کلهٔ مرد به‌داخل‌اتاق دراز می‌شود. و بعد کلـهٔ زن. متوجه در باز اتاق خواب می‌شوند. مرد رو نوك پا به اتاق خواب نزدیك می‌شود، انگار کسی را نمی‌بیند، نزدیك‌تر می‌شود و سرك می‌کشد. پیرزن قهقهه‌زنان می‌پرد و کلهٔ مرد را می‌چسبد و می‌کشد تو. زن وحشت‌زده درآشپزخانه را می‌بندد. سروصدا وداد وفریاد ازاتاق خواب بلنداست. خنده‌های بلند پیرزن‌که با «نمیشه، نمیشه» بریده‌می‌شود و نعره‌های اعتراض‌آمیزمرد. صداها فروکش می‌کند. مرد درحالی‌که پیرزن سوارش است وارد صحنه می‌شود.)

پیرزن هی جانمی! بدو بدو ببینم، هی ماشاءالله، ماشاءالله هی!

(مرتب با پاشنهٔ پا به تهی‌گاه مرد می‌کوبد. پیرزن سوار برمرد، چندین وچند بار دور اتاق‌می‌تازد. با دهان‌صداهای عجیب و غریبی در مـی‌آورد، زن از لای در آشپزخـانه آندو را تماشا می‌کند.)

وایستا ببینم!

(مرد می‌ایستد، پیرزن از پشت مرد پایین می‌آید ، پیرزن عین بچه‌ها خوشحالی می‌کند ومردخسته وعرق‌ریزان‌روی صندلی می‌افتد.)

آخ خدایا، امروز چقدر شیطنت کردیم. (خودش را با دست باد می‌زند، رو به‌مرد.) خسته‌شدی؟ عرقتو پاك کن عزیزدلم! (روبه‌زن.)بیا، بیا تو عزیزم، بیابشین. (گوشه‌ای‌را نشان‌می‌دهد وخود روی یك‌صندلی‌می‌نشیند.) بیا دیگـه، بیا... بیا! (زن وارد می‌شود ومی‌نشیند.)

پیش شماها چقدر به آدم خـوش می‌گذره، خیال نکنین تعارف‌می‌کنم ها، جدی‌می‌گم. آدم‌هاچقدر با هم فرق می‌کنن، صاحب‌خونه‌ها چقدر بـا هم تفاوت دارن. یه وقت من جایی مهمون بودم و سوار مرتیکهٔ پدرسگ صاحب‌خونه، دور اتاق می‌گشتم. پدر نامرد چند بار پای منو همچی‌کوبید به‌دیوار که تادوماه ازشدت دردنمی‌تونستم راه‌برم. و زنش، آخ، آخ، آخ، ازاون سلیطه‌هابود. موقع قایم باشك که رسید رفت تو یه سوراخی عجیب و غریب قایم شد که تا دو ساعت نمی‌تونستم پیداش

کنم، می‌دونین کجا؟ پشت ظرف آشغال، حفره‌ای بود که جن هم ازش خبر نداشت، اما من پیداش کردم. یه دسته از زلفهاش، عین دم گربه، از پشت ظرف آشغال بیرون مونده بود کـه یه‌هو گرفتم و پیچیدم دور دستم ویه ضرب کشیدمش بیرون، عین موش‌داشت می‌لرزید. اول یك کشیده خوابوندم تو گوشش وبعدسوارش‌شدم! ولدچموش یه‌هو دهنشو واکرد ویه‌جائی‌مو گاز گرفت که، بی‌ادبی‌میشه، تا چند ماه نمی‌تونستم دست به آب برم. (چند لحظه ساکت می‌شود و به‌فکر می‌رود.) چه کارمیشه کرد؟ وقتی صاحب‌خونه حاضر نیس با مهمون کنار بیاد، کار هردو زارمیشه. کار مهمون که نه، کار صاحب‌خونه زار میشه. مهمون که هرچی باشه کارکشته و عادت کرده‌س. یه‌وقت‌من یه‌جامهمون‌بودم، صاحب‌خونه از اوناش بود، عین بره، با یه نگاه می‌فهمید که‌چه کار بایـد بکنه، چه کار نباید بکنه. انواع اقسام پرنده داشت، کفتر، قناری، مرغ‌عشق، سیره، چی وچی وچی و چی و واسه هرکدوم یه اسم گذاشته بود، عدسی، چیچیلی، منجوق، چشم بلبلی، آق مشد علی، شیطونك، نمکدون، زنگولـه، فلفلی، رازیانه، وهزار اسم کوفت وزهرماردیگه. وروزی

صدبار، هزار بارمی‌اومدپیش‌من که:«خانوم! نمکدون گشنه‌شه، اجازه‌س بهش دون بدم؟ خانوم شیطونك تشنه‌شه، اجازه‌س بهش آب بدم، خانوم! زنگوله جاشو کثیف کرده، اجازه‌س جاشو تمیزکنم؟ آق مشدعلی حوصله‌ش‌سر رفته، ببرمش روایوان؟ فلفلی گرمشه بیارمش تو؟ باد رازیانه‌رو مریض می‌کنه، ببرمش پشت‌چپر؟» آی‌ذله‌ام‌می‌کرد، می‌گفتم: «بابا جون دیگه واسه این‌چیزاکه اجازه لازم نیس.» باز می‌اومد: «یه آینهٔ کوچولو می‌خوام بندکنم به‌قفس تربچه، سه‌روزه که آوازنخونده، یه‌ذره خیارمی‌خوام بدم‌به‌منجوق.» کاربه‌اونجامی‌رسید که دادوبیدادراه می‌انداختم: ولم کن بابا، ولم کن! هرغلطی می‌خوای بکنی‌بکن!» مگه ول‌کن بود؟ (یکمرتبه به فکر می‌رود وبا خود.) نکنه یارو دستم انداخته‌بوده، ها؟ (بلند می‌شود.) شاید می‌خواسته دخلمودربیاره. پدرسگ‌بی‌شرف. (بطرف تلفن‌می‌رود وشماره می‌گیرد.) الو!

صدای بلندگو اتفاقی افتاده؟

پیرزن راجع به‌شمارهٔ نود وپنج، بیست و چهار. خواهش می‌کنم این مطلب را یادداشت فرمائید که احتمال بسیار دارد کـه موضوع پرنده‌ها بهانه‌ای برای

موذیگری بوده.

صدا موضوع منتفیه، طرف رفته مهمونی.

پیرزن محض اطلاع عرض شد! (گوشی را می گذارد. دهن‌دره می‌کند وکش‌وقوس می‌رود.) حوصله‌تونو سربردم، نه؟ (زن ومرد جواب نمی‌دهند.) خیال‌نکنین که من متوجه نیستم، الان ساعتیه که شماها باید چیز می کردین، چیز. (چشمك می‌زند.) مگه نه؟ (می‌نشیند.)

شوهر چی می کردیم؟

پیرزن چیز... چیز دیگه.

شوهر چی آخه؟

پیرزن متوجه نیستی؟ خِنگ خدا، عشق بازی دیگه.

(زن ناراحت خودش را جمع‌وجور می‌کند.)

شوهر این چه حرفیه خانوم؟

پیرزن ناراحت‌نباش عزیزم، خود منم یه‌وقتی جوون‌بودم ومی‌دونستم ساعت‌های بخصوصی هس که آدم یه جوریش‌میشه. اونوقت دیگه نباید وقتو ازدست‌بده. (روبه‌زن.) مگه نه عزیزم؟

زن من نمی‌دونم.

پیرزن چرا، چرا، من‌می‌دونم، توهم‌می‌دونی، همه‌می‌دونن. (خیلی مادرانه.) می‌دونی‌دخترجون، این‌یه‌امرطبیعیه، و اگه غیر این بودکه من و شما تو این‌دنیا نبودیم.

میلیون‌ها میلیون سال آدم‌ها جفت‌گیری کرده‌ن و به امروز رسیده‌ن. اگه پدر ومادر توجفت نمی‌شدن، اگه پدرومادر این (مرد را نشان می‌دهد.) جفت‌نمی‌شدن، شما دو تاکه این‌جا نبودین؛ منظورم اینه‌که هیچ‌جا نبودین. اگه ننه بابای منم جفت نمی‌شدن منم نبودم. شما دوتام باید جفتگیری حسابی بکنین و پشت سرهم تخم و ترکه راه بندازین، اونام برن واسه خودشون‌جفت گیربیارن وجفت‌گیری‌بکنن، صاحب خونه و زنـدگی بشن تا واسه‌شون مهمون بیاد. مگه نه؟ راستی ببینم شما دو تا چه جوری‌این کارو می‌کنین؟

شوهر منظور؟

پیرزن یعنی اول تو شروع می‌کنی یا این؟ (زن را نشـان می‌دهد.)

شوهر این حرفا چیه خانوم؟

پیرزن چه‌جوری حالیت‌بکنم؟ یعنی اول توباید بری‌سراغ این و دست به‌سروگوشش‌بکشی وحاضرش کنی، یا این باید لوندی بکنه وتورو بکشه طرف خـودش؟

شوهر (عصبانی) از این حرفا نزنین خانوم!

پیرزن عصبانی نشو عزیزم، این یه امر طبیعیه. مسلماً شما عروسی‌نکرده‌این که شب و روز کنار هم‌باشین وتو

به‌رختخواب برین و کاری به‌کارهم نداشته باشین. شاید تربیت اولیهٔ شما طوری بوده که حاضر نیستین جلودیگران ازاین کارا بکنین. خب، این‌یه‌جورشه. اما تو خلوت که دیگه نمی‌تونین زیرش بزنین.

شوهر خانوم!

پیرزن خیله خب، می‌دونم جلومن روتون نمی‌شه، این که کاری نداره! من میرم آشپزخونه، شمام می‌تونین برین تو اتاق خواب. یا همین جا رو کاناپه. چه اشکالی داره؟ (ساعتش را نگاه می‌کند.) نمی‌دونم، یه ربع ساعت یا نیم ساعت بیشتر که طول نمی‌کشه. به‌هرحال منم قهوهٔ خوبی واسه‌تون درس‌می‌کنم که خستگی از تنتون دربره. بسیار خب، شروع کنین!

(داخل آشپزخانه‌می‌شود ودر را می‌بندد. زن‌وشوهر همدیگر را نگاه می‌کنند. صدای‌آواز پیرزن آرام‌آرام از آشپزخانه بگوش می‌رسدکه تصنیف مبتذلی را زمزمه می‌کند.)

زن (به‌نجوا.) منظورش چیه؟

شوهر داره با ما بازی می‌کنه.

زن که چطور بشه؟

شوهر که تو چنگش داشته باشه.

زن چی‌رو؟

شوهر من و تورو.

زن حالا چه کار کنیم؟

شوهر باید دخلشو دربیاریم.

(آواز پیرزن بلند تر می‌شود.)

زن چه جوری؟

شوهر هرجوری که بشه. (بلند می‌شود و زن هم بلند می‌شود.)

زن چه‌کار می‌خوای بکنی؟

شوهر پدرشودرمی آرم، جدو آبادشو جلو چشمش می کشم.

(صدای آواز پیرزن قطع می‌شود، صدای قهقهه‌اش بالا می گیرد. زن ومرد ساکت گوش می‌دهند.)

زن داره گوش می‌ده.

شوهر نه گوش نمی‌ده.

(صدای آواز پیرزن.)

زن واسه چی می‌خنده؟

شوهر من چه می‌دونم واسه چی می‌خنده.

زن نکنه به‌ریش ما می‌خنده.

شوهر به‌ریش باباش بخنده، به‌ریخت کثافت خودش بخنده، پیرزن هف‌هفو! (مشتهایش را گره کرده چند قدم بالاوپایین می‌رود.)

زن (که همراه او بالاوپایین می‌رود.) چه کار می‌خوای بکنی؟

شوهر می‌خوام بزنمش!

زن تنهائی که زورت نمی‌رسه.

شوهر	دو تائی که می‌رسه.

زن	یعنی منم؟

شوهر	آره تو هم!

زن	آخه...

شوهر	صبر کن. (یك صندلی برمی‌دارد.) یکی‌م تو وردار.

زن	نه، نه، نه، نکشیش، یه وقت...

شوهر	نکشیمش که اون مارو می کشه.

زن	اگه بکشیش می‌دونی چه جوری می‌شه؟ چه بلائی سرمون‌می‌آد؟هردوتامونو بدبخت‌می کنن. می گیرن و می‌برنمون و می کشنمون. (مرد صندلی را زمین می گذارد. آواز پیرزن قطع می‌شود.)

پیرزن	(ازتوی آشپزخانه.) به کجا رسیدین؟ (دوباره آواز می‌خواند.)

شوهر	می‌بینی؟ ول کن که نیس!

زن	گوش کن، چیز می کنیم.

شوهر	چی می کنیم؟

زن	بهش دروغ می گیم.

شوهر	که چی؟

زن	که حرفشو گوش کردیم.

شوهر	خیال می کنی اونقدر خره که نفهمه؟

زن	شایدم نفهمید.

شوهر اونوقت خیال می‌کنه هرچی بگه ما باید گوش کنیم.

زن پس چه کار کنیم؟

شوهر باید جلوش وایستیم.

زن اونم جلو ما وای می‌ایسته.

شوهر باید دخلشو بیاریم.

زن اونم دخل مارو می‌آره.

شوهر دو تائی حمله می‌کنیم و دستگیرش می‌کنیم.

زن جیغ وداد راه میندازه.

شوهر دهنشو می‌بندیم.

زن دست وپا می‌زنه.

شوهر دست وپاشم می‌بندیم. (مرد با عجله وارد اتاق خواب می‌شود وبا ملافه‌ای برمی‌گردد.) بگیر ببینم. (یك‌سر ملافه را به‌دست زن می‌دهد.) زودباش تا سر نرسیده، حسابشو برسیم و حالشو جا بیاریم.

(درآشپزخانه بی‌صدا بازمی‌شود، پیرزن‌درحالی‌که سیگاری به‌دست دارد، در درگاهی ظاهرمی‌شود.)

تاب بده، تاب بده ببینم! محکم بپیچون محکم، محکم‌تر! می‌دونی‌چه کارمی کنم؟ خوب نیگرش‌دار. محکم، محکم، تادرو واکردم‌می‌پرم‌روش، دهنشو می‌گیرم ومی‌زنمش زمین وتو، تو مجالش نمیدی، می‌شینی روسینه‌ش، دست‌وپاشو می‌بندیم وپدرشو

درمی‌آریم.

زن (که شیرشده.)خیال نمی‌کنم که زورش به‌دو تائی ما برسه.

شوهر چی داری میگی؟ دماغشو بگیری جونش درمی‌آد.

زن یه‌ریز هم الکی دو می‌آد. پیرزن هف‌هفو!

شوهر بی‌خودی هارت وپورت می‌کنه!

زن طناب پیچش بکنیم، حالش جا می‌آد.

شوهر وقتی انداختمش توجوب بیشتر جا می‌آد.

زن بهتره بندازیمش تو خرابهٔ اونور میدان.

پیرزن (یك مرتبه) بهتره از پشت‌بـام بندازینش پـایین . (زن ومرد سرجا خشك می‌شوند.) بهتر نیس؟

شوهر چی؟

پیرزن که از پشت‌بام بندازینش پایین؟

شوهر کی‌رو؟

پیرزن پیرزن هف‌هفورو.

شوهر واسه چی؟

پیرزن که از شرش راحت بشین.

زن ما... ما همچو خیالی نداریم.

شوهر حالام داشتیم... چیز می‌کردیم.

زن الکی سرمونو گرم می‌کردیم.

پیرزن (سیگارش را زیر پا خاموش می‌کند.) بده ببینم!(مردملافهٔ

تاب‌خورده‌را باترس ولرز به‌طرف پیرزن‌درازمی‌کند. پیرزن تاملافه را می‌گیرد، ضربت‌محکمی به‌مرد می‌زند.)د بگیر! (حمله می‌کند وچند ضربهٔ دیگر می‌زند.)برو درو واکن مرتیکه! زود! (صدای زنگ در بلند می‌شود.) زودها! (مرد در حال فرار خارج می‌شود. صدای زنگ در. پیرزن رو به‌زن)مگه از زندگی‌سیرشدین که‌باجون‌خودتون بازی می‌کنین؟ خیال می‌کنین به‌این سادگیه؟ اون دهن‌منو بگیره، تودست وپاموببندی. خیال کردین! هزار تا گردن کلفت‌تر از شماها نتونستن کاری با من بکنن تا چه رسه بـه شما دو تا موش مردنی. یه وقت من یه‌جائی مهمون‌بودم، یارو صاحب‌خونه، نصفه‌های شب با یه تفنگ دولول اومـد بالا سرم. می‌دونی چی شد؟ شعورکه نداری بفهمی. سرجاش خشك شد، می‌دونی چرا؟ معلومه که نمی‌دونی. یه وقت دید ده تا تفنگ‌چارلول به‌طرفش درازشده‌ن.

(در اتاق باز می‌شود. مرد با ترس ولرز درحالی‌که نگران پشت سرش است وارد می‌شود. به دنبال او همان دو مرد سیاهپوش.مرداول کیسهٔ‌پری‌به‌دست گرفته‌ومرد دوم‌دوربینی به گردن آویخته. زن و مرد جوان، ترس خورده کنار هم می‌ایستند. پیرزن روی صندلی می‌نشیند و ملافهٔ ترنا شده را بالا می‌گیرد.)

آقایان!

مرداول (جلو می‌رود و ترنا را وارانداز می‌کند.) بسیـــار خب! (متری از جیب درمی‌آورد وطول‌ترنا را اندازه می‌گیرد.) بسیار خب. (توی‌دفترچه‌ای یادداشت‌می‌کند. بعد قطرترنا را اندازه می‌گیرد.) خوبه. (یادداشت می‌کند وبه‌مرد دوم اشاره‌می‌کند.)

مرد دوم (دوربینش را حاضرمی‌کند.) لطفاً کمی بـالا. بـالاتر. (پیرزن ترنا را بالا می‌گیرد. مرد دوم فلاش می‌زند وعکس می‌گیرد.) متشکرم.

مرد اول معذرت می‌خوام. (ترنا را از پیرزن می‌گیرد ویك سرش را به مرد جوان می‌دهد.) خواهش می‌کنم. (مردیك‌سر ترنا را می‌گیرد. مرد اول طرف دیگر ترنا را به دست زن می‌دهد.) لطفاً. (زن طرف دیگـر ملافه را می‌گیرد .) بی‌زحمت از همدیگر فاصله بگیرید . (زن‌ومرد ازهم فاصله می‌گیرند.) عالی‌شد. (متررابیرون‌می‌آورد وفاصله زن‌ومردرا اندازه‌می‌گیرد.)بسیار خب. (قطر ملافه تاب خورده را اندازه می‌گیرد.) خیله خب. (رو به‌مرد دوم.) نوبت شماس.

مرد دوم بی‌زحمت به همان صورتی کـه اینو تاب می‌دادین قـرار بگیرین. (زن و مرد ترس خورده همدیگر را نگاه می‌کنند وجابجا می‌شوند.)

پیرزن (به‌مرد.) لطفاً عکس از صندلی یادتون نره.

مرد اول بی‌زحمت لطف کنین. (ملافه را از دست زن و مرد می‌گیرد وتوی کیسه می‌گذارد.)

مرد دوم (صندلی را به دست مرد می‌دهد.) بالا بگیرین ، بالا بگیرین! (مرد صندلی را می‌گیرد وبلند می‌کند ومرد دوم فلاش می‌زند.) متشکرم.

مرد اول بسیار خب ، حالا چند آزمایش کوچك دیگه . (به مرد نزدیك می‌شود و با متر دور کلهٔ او را اندازه می‌گیرد.) بسیار خب. (یادداشت می‌کند. به زن نزدیك می‌شود ودورکلهٔ زن را اندازه می‌گیرد.)خوبه. (یادداشت می‌کند. به‌مرد نزدیك‌می‌شود وقد مردرا اندازه می‌گیرد.) درسته . (یادداشت می‌کند و به‌زن نزدیك می‌شود وقدزن را اندازه می‌گیرد.) خیله خب. (یادداشت‌می‌کندوبه‌مرد نزدیك‌می‌شود ودورلگن‌مردرا اندازه می‌گیرد.)بسیارخب. (یادداشت می‌کند و به‌زن نزدیك میشود و دور لگن زن را اندازه می‌گیرد.) بسیار بسیار خب. (یادداشت می‌کند . متر را کنار می‌گذارد. مرد دوم تخماقی ازکیسه‌درمی‌آورد و به‌مرداول می‌دهد. مرد اول‌ضربه‌ای به‌کلهٔ مرد می‌زند و گوش می‌دهد.) خوبه. (یادداشت می‌کند ، به زن نزدیك می‌شود و ضربه‌ای به کلهٔ زن می‌زند و گوش می‌دهد .) صحیح. صحیح! (یادداشت‌می‌کند، به‌مردنزدیك‌می‌شود و باتخماق به‌کندهٔ زانوی مرد می‌زند.) اوهوم.(یادداشت می‌کند، به زن نزدیك می‌شود و با تخماق به کندهٔ زانوی

زن‌می‌زند.)بعله. (یادداشت‌می‌کند، تخماق را به‌مرد دوم می‌دهد،مرد دوم یك‌بوق ازکیسه‌بیرون‌می‌آورد وبه‌مرداول می‌دهد. مرداول بوق را به‌مرد جوان‌می‌دهد.)لطفاً بزنین.

شوهر چه‌کار کنم؟

مرد اول بزنین، بزنین، ازاین‌جاش. (ته‌بوق را نشان‌می‌دهد.)

شوهر من بلد نیستم.

مرداول بلدی نمی‌خواد، فوت‌کنین، فوت‌کنین. (مرد فوت می‌کند، صدای مضحکی‌بیرون‌می‌آید.) خوبست،خوبست، خوبست. (یادداشت می‌کند وبوق‌را به‌دست‌زن می‌دهد.) لطفاً شما. (زن به بوق می‌دمد. صدای مضحك‌تری در می‌آید.) که این‌طور! (یادداشت می‌کند. وبوق رابه‌مرد دوم می‌دهد. به‌طرف مرد جوان‌می‌رود.)زبون،زبونتونو ببینم. درآرین. در آرین. (مردزبانش‌رابیرون‌می‌آورد.) بیشتر، بیشتر. (نگاه می‌کند ویادداشت می‌کند.) خیلـه خب!(به‌طرف زن‌می‌رود.) شما!(زن‌دهنش‌را باز می‌کند.) در آرین خانـوم جون ، نترسین ، فقط یـه نگاه. (زبان زن را نگاه می‌کند و یادداشت می‌کند.) کـــاری نداره کـه. (به طرف مرد می‌رود و یك انگشتش را بالا می‌گیرد.) این چند تاست؟

شوهر یکی.

مرد اول (دو انگشتش‌را بالا می‌گیرد.) این چند تاست.

شوهر دو تا.

مرد اول (پنج انگشتش‌را بالا می‌گیرد.) این چندتاست.

شوهر پنج تا.

مرد اول درسته . (یادداشت‌می‌کند وروبه‌زن،انگشتش‌را روی‌دماغ می‌گذارد.) این چیه؟

زن دماغ.

مرد اول (دستش‌راروی‌گوش‌می‌گذارد.) این چیه؟

زن گوش.

مرد اول (غبغب مرد دوم‌را می‌گیرد.) این‌چیه؟

زن غبغب.

مرد اول بسیار خب. (یادداشت می‌کند و رو به مرد.) چـار- دست‌وپا بیفتین.

شوهر واسه چی؟

مرد اول یه آزمایش ساده‌س!

شوهر که چطور بشه؟

مرد اول وقت رو تلف نکنین! (مرد چهار دست‌وپا می‌افتد.) تا اون سر اتاق برین! (مرد چهار دست و پا تا آخر اتاق می‌رود.) خوبه، خوبه. (یادداشت‌می‌کند،مرد می‌خواهد بلند شود.) بلن‌نشین، بلن‌نشین. (مرد دوباره‌چهاردست وپا می‌افتد. مرد اول باقدم‌های بلند نزدیك‌می‌شود وسوار مردمی‌شود.) با عرض معذرت. حالاتا اون‌ور اتاق

برین. (مرد جوان درحالی‌که مرد اول‌سوارش است چهار دست وپا می‌خزد.) متشکرم. (بلند می‌شود و یادداشت می‌کند و روبه‌زن.) حالا شما.

زن من؟

مرد اول بله، چهار دست‌وپا، چهار دست وپا.

زن آخه. (باالتماس‌پیرزن‌وشوهرومردهای‌غریبه‌رانگاه‌می‌کند.)

مرد اول (ساعتش را نگاه‌می‌کند وآمرانه.)زودباش!(زن‌چهاردست وپا می‌افتد.) حرکت!(زن‌راه می‌افتد وبه‌طرف دیگر اتاق می‌رسد، مرد یادداشت می‌کند.) خوبه.(زن‌می‌خواهدبلند شود.) تکون نخور. (بطرفش راه‌می‌افتد. زن وحشت‌زده چهار دست وپامی‌افتد. مرد اول دست به‌پشت‌زن می‌گذارد وفشارمی‌دهدو رو به‌پیرزن.) ممکنه محبت بکنین؟

پیرزن باکمال میل. (بلند می‌شود و می‌رود و سوار زن جوان می‌شود و با کف دست به‌کپل زن می‌کوبد.) هی! هی! (زن چهاردست وپا به‌طرف دیگراتاق می‌خزد. پیرزن پیاده می‌شود و رو به‌مرد اول.) متوسط!

مرد اول (یادداشت می‌کند.) متشکرم.

پیرزن نتیجه؟

مرد اول (چندبارکاغذراکه به دست‌دارد نگاه می‌کند.) چهارهزار ودویست و ده، قسمت الف.

پیرزن بسیار خب.

مرد اول نظر دیگری ندارین؟

پیرزن (در حالی که زن و مرد را ورانداز می‌کند.) مختصری تخفیف به‌خاطر بعضی استعدادها...

مرد اول دال خوبه؟

پیرزن میم بهتره.

مرد اول (یادداشت می‌کند.) بسیار خب. (کاغذومداد را درکیسه می‌گذارد وبه‌مرد دوم.) شروع کنیم؟

مرد دوم البته. (دوربین را از گردن در می‌آورد وکنار می‌گذارد. مرداول‌دوشلاق‌بیرون‌می‌آورد ویکی‌رابه‌مرد دوم‌می‌دهد.)

مرد اول (رو به مرد جوان.) بفرمائید اون اتاق.

شوهر که چطور بشه؟

مرد اول مگه نمیدونی‌که شما حق سؤال ندارین؟

شوهر آخه... (با وحشت دو مردشلاق بدست را نگاه می‌کند.)

پیرزن (به‌مردجوان.) عزیزم، معطل نکن دیگه. آخرش باید این‌کار انجام بشه یانه.

شوهر من‌که‌کاری نکردم؟

پیرزن کی‌میگه‌که توکاری‌کرده‌ای، بروتو عزیز، بروتو، هرچه زودتر خودتو راحت‌کن.

شوهر (وحشت‌زده.) اینا میخوان، میخوان...

پیرزن چی میخوان؟

شوهر میخوان منو...

پیرزن خیال می‌کنی‌مامانی، تو که بچه‌نیستی؟ بروتو ببین که خبری نیس.

د اول (بالگد دراتاق خواب را بازمی‌کند.) بیابروتو!(مرد دوم مرد جوان را به‌داخل اتاق هل‌می‌دهد.وپشت‌سراوبه‌همراه مرد اول، وارد می‌شوند و در را می‌بندند.)

پیرزن (به زن جوان چشمك می‌زند.) حالاحالشوجامیآرن. چطوره؟

زن چه کارش میخوان بکنن؟

پیرزن هیچ‌کار، مختصری چیزش می کنن.

زن چی؟

پیرزن بیا بشین ور دلم برات بگم. (دست زن را می‌گیرد و کناردست خودمی‌نشاند و درحالی‌که دست زن را محکم در مشتهای خود گرفته است.) یه‌کارایی میخوان باهاش بکنن.

(نعرهٔ مرد جوان بلند می‌شود.)

زن می‌زننش! (از جا می‌پرد.)

پیرزن (می‌نشاندش.) هیس! دیوونه شدی؟

(نالهٔ مرد جوان.)

زن میزننش، کتکش می‌زنن، بخدا می‌زنن. (از جا بلند می‌شود.)

پیرزن (می‌نشاندش.) اِوا؟کتك چیه؟ زدن چی چیه؟

(نالهٔ مرد جوان.)

زن شکنجه‌ش میدن، مگه نمی‌شنوی. (تقلامی‌کند.)

پیرزن (مواظب زن‌جوان است.) دیگه این حـرفو نزنی‌ها، می‌فهمی که.

زن پس چرا جیغ می‌کشه، ناله می‌کنه؟

پیرزن کوش؟ کو؟ کو ناله می‌کنه؟ کوجیغ می‌کشه؟

(نالهٔ مرد بلندتر می‌شود.)

زن مگه نمیشنفی؟

پیرزن کو آخه؟

(نالهٔ مرد جوان.)

زن اینا‌هاش.

پیرزن من که نمی‌شنفم.

(نالهٔ مرد جوان.)

زن من‌می‌ترسم، می‌ترسم.

پیرزن دیوونه شدی دختر؟ آروم بگیر!

(نالهٔ ممتد مرد جوان.)

زن ولم کن، ولم کن ببینم.

پیرزن یه‌دقه‌صبر کن، الانه‌تموم میشه.

(دراتاق خواب باز می‌شود. مرد جوان را به‌صحنه پرتاب می‌کنند، مرد ژولیده وآشفته خود راکنار دیوارمی‌کشد و می‌نشیند. لحظه‌ای بعد مرد اول در درگاهی ظاهر می‌شود و به زن جوان.)

مرد اول نوبت شماس. خواهش می‌کنم.

زن (وحشت‌زده، نمی‌داند به‌کجا پناه‌ببرد.) نه، نه، من نه!

پیرزن چرا تو نه، جیگر؟

زن آخه من.. آخه من..

پیرزن آخه تو زنی، ها؟ چه فرقی می کنه زن ومرد؟

زن من می‌ترسم، من می‌ترسم.

پیرزن کولی‌بازی درنیار دخترهٔ قرشمال. خیال می کنه این جا خونـهٔ باباشه. ببرینش‌تو! (مرد دوم وارد می‌شود و زن راکه یکریز نعره می‌کشد، کشان‌کشان به‌اتاق خواب می‌برد، در را می‌بندند. ناله‌های‌زن، پیرزن روبه‌مرد جوان.) چطوری جیگر جون؟ نوش‌جان کردی؟ خوش گذشت؟... ببین به‌این همه دردسرش می‌ارزید؟ هم وقت منو تلف کردین وهم‌به‌خودتون‌صدمه زدین... گوش‌می کنی؟... می‌شنفی؟... جیغ‌می کشه‌ها... ناله می کنه‌ها... می‌دونی کیه؟... عزیزته... زنته... وصلهٔ تنته... تو ماه عسل هم‌که هستین‌مثلاً... مردونگی کجا رفته... تف به‌اون‌غیرتت!... اندازهٔ یه‌حیوون نر هم جرأت نداری... الانه تکه تکه‌ش می کنن... لمبرهای خوشگلشو سیاه می کنن... بجنب دیگه... برو نذار... می‌ترسی؟... آره؟... مزه‌شو‌چشیدی؟..
(درباز می‌شود و زن رابه‌داخل صحنه پرت‌می‌کنند، زن در حالی‌که هق‌هق گریه‌هایش را می‌خورد، آشفته و کتك‌خورده خود را به‌کنار شوهر می‌کشاند و بغل دستش می‌افتد. مرد-

اول و دوم وارد می‌شوند. شلاقها را درکیسه‌جا می‌دهند، خود را مرتب می‌کنند. مرد دوم دوربینش را به گردن می‌آویزد و مرد اول کیسه را برمی‌دارد. بی‌خداحافظی از در بیرون می‌روند، لحظه‌ای سکوت. صدای بسته‌شدن در بیرون.)

پیرزن (نفس راحتی می‌کشد.) راحت‌شدیم‌ها، این‌چه‌وضعشه؟ پناه برخدا، خفه‌مون کردن، حوصلهٔ آدمو حسابی سرمی‌برن. (سیگاری‌آتش می‌زند و به‌ساعت نگاه می‌کند، بلند می‌شود.) وای خاك عالم... می‌دونین چی‌شده؟ نیم‌ساعت از وقت گذشته، پاشین، بلن‌شین، بلن‌شین که دیرشده، باید یه‌جائی بریم، یه‌شب‌نشینی مجلل و بی‌نظیر. پاشین بچه‌ها. (سیگارش را خاموش می‌کند و ازکیفش آئینه‌ای‌بیرون‌می‌آورد ومشغول‌آرایش خود می‌شود و یك مرتبه بر می‌گردد.) د ؟شما که‌نشستین؟(زن ومرد بلندمی‌شوندوبه‌طرف‌اتاق‌خواب‌راه می‌افتند، واردمی‌شوند، پیرزن‌باصدای بلند.) بچه‌ها! خودتونو خوشگل‌بکنین‌ها!

پردهٔ دوم

همان اتاق با تغییرات زیاد. گل و گیاه پشت پنجره را کنده، به شیشه‌ها گل‌سفید مالیده‌اند. بجای پردهٔ خوشرنگ قبلی، پارچه‌ضخیم وتیره‌ای‌آویزان است. تعداد صندلی‌ها کم شده، بجای میز چوبی، یک میز فلزی بدرنگ گذاشته‌اند و روی میز دستگاهی که بی‌شباهت بـه یک بی‌سیم اسقاط نیست. قالی را برچیده‌اند وبه‌جای تابلوهای نقاشی چند نقشهٔ کهنه وچندعکس چسبانده‌اند. شکل وهیبت اتاق بیشتر به یک‌اتاق کارشبیه‌است تامحل‌زندگی‌یک‌عروس وداماد جوان. پیرزن پشت میز نشسته، زن وشوهر جوان به‌فاصله ازهم، سرپا ایستاده‌اند. زن‌عقب‌صحنه‌رو به تماشاچی‌ها و مرد پشت به تماشاچی‌ها و رو دروی زن؛ هردو تغییر محسوسی کرده‌اند. قدشان درازتر شده، صورت‌ها تکیده و دورچشم‌ها حلقهٔ‌سیاه افتاده. زن‌جوان کفش وجوراب قرمز به‌پاومرد جلیقه‌مشکی به تن دارد. مـرد در حال تمرین صحبت است، گاه راحت وسریع حرف می‌زند، گاه به‌تته‌پته می‌افتد.

شوهر و اماتوفیق پیشگامی که برای باز کردن چشم... چشم و گوش گیتی ونینی وسیمی درعرصهٔ... عرصهٔ رشد تبلیغاتی بلافاصله، با تثبیت کلی فداکاری از ناحیه قریب به اتفاق جناح کلی می‌تواند آخ... آخ... آخرین رمق را در ماشین‌های خودداری از امور کلی در زمینهٔ بسط و گسترش دق... دق... دق... دقیقانه به‌انجام‌رسد امریست... بس، بس... بس... بسیار... بسیار... (به فکرمی‌رود.) خودداری ازامور کلی زمینهٔ بسط و گسترش دق... دق... دق... دقیقانه به انجام رسد امریست بسیار... بسیار... بسیار... بسیار.. (به‌فکرمی‌رود ومی‌خواهددنبالهٔ‌مطلب را پیداکند.)

پیرزن نشد، نشد، نشد، بسیار چی‌چی؟

شوهر (سریع.)بسیار متهورانه و متصورانه ازآب گل‌آلود و افکارمتقدم ماهیان به‌سعی و کوشش وراه ورسم اصلی وشیوهٔ خون..خون...خون‌پروری...

پیرزن خون‌پروری؟

شوهر دون‌پروری، به اشاعهٔ تمام شیوه‌ها و داده‌ها و زاده‌ها ومادهها وتقویت قوای‌جسمانی و ارزیابی و راهگشائی وخودستائی و عناصر روحانی قداره بندان وبلواپرستان و برقص بجنبان وحلوا بچسبان

رفاقت و شهامت وشجاعت وشر... شر... شر...

پیرزن (روی میزمی‌کوبد.) دِ جون بکن.

شوهر (دستپاچـه.) شرابت وشهامت وشرافت وشقاوت و شق... شق... شق...

پیرزن (عصبانی روی میزمی‌کوبد وبلند می‌شود.) فایده‌نداره. بهیچ صورت من‌الوجوه و به‌هیچ حالت من‌الوحول حق تپق نداری...متوجهی؟ایراد اصلی در دوچیزه. اولاً نحوهٔ‌بیان‌یعنی کیفیت زبان. دوماً دست‌پاچگی در کلام یعنی برافتادن امور اصلی در ظلام. وقتی نحوهٔ‌بیان‌به‌صورت اطالهٔ عظام‌درادغام‌کلام انجام گیرد، نتیجه بصورت تته‌پتهٔ فـرهنگی در می‌آید، آنوقت برداشت‌های اصلی مایهٔ خیطی‌کاری فرعی می‌شود. می‌فهمی‌که؟

شوهر (عرقش را پاك می‌کند.) بله قربان.

پیرزن بروتمرین کن!(مردشرمزده خارج‌می‌شود. پیرزن‌رو به‌زن.) حالا تو.

زن (جلو می‌آید، پشت به تماشاچیان و روبه پیرزن. درحالی که شق و رق ایستاده.) اطمینان واثق و اعتماد رایج نه یك‌بار دوبار، سه‌بار، چاربار، پنج‌بار، شش‌بار، هفت‌بار، هشت‌بار، نه‌بار، ده‌بار، یازده، دوازده...

پیرزن زکی!

زن (بی‌اعتنا و با سرعت.) سیزده ، چـارده ، پونزده ، شونزده، هفده...

پیرزن (بـا فریاد.) ترمز کن!

زن (بی‌اعتنا.)هیجده، نوزده، بیست بار، بلکه صدبار، دویست‌بار، سیصدبار، چارصدبار...

پیرزن بارچی؟

زن چغندرا (مکث.) که تمام‌راه‌های اصولی را دقیقاً به صورت آماده وآ...آ...آ...

پیرزن بازم که گیر کردی؟

زن آزاده و بارور وبدون تردید با همدیگر ورق‌زده، در نتیجه تصمیمات کلی با تأثیر جزئی یا... یا... نسبی ... (دچار فراموشی شده و در حال جویدن ناخن.) نسبی... نسبی...

پیرزن نسبی چی؟

زن نسبی چیز...

پیرزن کدوم چیز؟

زن چیز دیگه، چیز... چیزنسبی!

پیرزن نسبی؟

زن معلومه.

پیرزن معلومه که معلومه، به‌من وتوچه مربوطه؟

زن پس مجهوله.

پیرزن نتیجه؟

زن (مطمئن.) وسوسهٔ آزاردهندهٔ تجدید طلبی و...

پیرزن ها، بارك‌الله، بارك‌الله.

زن وتکذیب تمام تجربه‌های گذشته که... که... که...

پیرزن (عصبانی.) که که که؟ چی چی که که که؟

زن (شل و ول و راحت.) که راستا حسینی و رو راست باید یه کارائی کرد دیگه...

پیرزن چی شد؟

زن همین که عرض شد.

پیرزن اصلا می‌فهمی چی داری میگی؟

زن آره که می‌فهمم.

پیرزن به‌همین دلیل نشد. موقع صحبت همه‌چی باید هم‌چی باشد. (انگشتانش‌را دورهم می‌پیچاند، انگارکلافی‌را دارد باز می‌کند.) متوجهی؟ هیچوقت نمی‌تونه هم‌چی باشه. (کف‌دست‌هایش‌را نشان‌می‌دهد.) برو تمرین کن! (زن‌وارد اتاق خواب‌می‌شود، پیرزن زنگ‌می‌زند. مرد واردمی‌شود، علاوه برجلیقه، شلوار مشکی نیزبپاکرده، قدش درازترشده چین وچروك صورتش بیشترشده. بی‌اعتنا به‌پیرزن، درحالی که دستهایش را پشت‌سرحلقه‌کرده باقدم‌های بلند راه‌می‌رود وشروع به‌صحبت می‌کند.)

شوهر بخاطر ایجاد ایمان و اعتقاد مضاعف در راههای وابسته، آشنایی کامل به‌فنون‌زمان و راه‌یابی تجربی

به‌زندگی کارگزاران‌زنان، باید هرچه زودترعفریت جهالت را از میانهٔ تالاب‌های مشجر و مرصع و مراتع مربع عبور داد و راه اصلی را نه تنها با قدرت اصلاح یأس آمیز، بلکه باشکفتگی جنون آمیز به‌سرمنزل مقصود رساند. بدین جهت باغیرت ستیزنده و همت گزنده و رجعت خزنده، بجای بام غلطان‌های قدیمی، باید ازخرمن کوب‌های حصیری استفاده کرد و به‌سوی ابدیت شتافت.

پیرزن (درحالی‌که به‌هیجان‌آمده.) زنده‌باد، زنده‌باد، زنده‌باد!

(باهیجان بلندشده وکف‌می‌زند ومرد به‌حضار نامرئی روی صحنه سرتکان‌می‌دهد. پیرزن‌دست وپا گم‌کرده و ذوق‌زده) تشویق... تشویق... تشویق... (جیب‌هایش را می‌گردد وکاغذ مچاله‌ای بیرون می‌آورد وبه‌طرف مرد جوان دراز می‌کند. مرد ذوق‌زده، با چشمان گشاده، درحال خواندن تشویق‌نامه بطرف اتاق خواب راه می‌افتد و پیش ازآن‌که از درخارج شود،زن جوان وارد می‌شود، قدش بلندترشده علاوه برجوراب، دامن‌قرمز نیز بپاکرده، با اراده وتبختر ساختگی شروع به‌صحبت می‌کند.)

زن با در نظر گرفتن سعادتمندی خصوصی تمام امکنهٔ عمومی‌و راه‌یابی اصولی برتمام آب‌روهای فصولی لازم‌است که خشت اول تا به‌سقف، آن‌چنان باشد که‌همت وافی وغیرت شافی نتواند دست را از پا وچشم را از ناف وکتف را از گوش جدا کرده و

فاصله‌های بعید را ازمیان‌بردارد، وبهمین دلیل برای رفع هرگونه سوءِتفاهم‌خواندن سرودهای همگن و ناهمگن، از ضروریات هریك ازمراكز هماهنگی باید باشد!

پیرزن (ذوق‌زده.) عالی‌شد، بیا ببینم جیگر. (می‌گردد وکاغذ دیگری‌ازجیب‌درمی‌آورد ودرحالی که‌بدست‌زن‌جوان‌می‌دهد، بوسه‌ای هم برگونه‌اش می‌زند. زن ذوق‌زده و خندان در حال خواندن تشویق‌نامه وارد اتاق‌خواب می‌شود. پیرزن می‌نشیند و دهن‌دره می‌کند وکش وقوس می‌آید. بعد دگمهٔ دستگاه روی میز را می‌زند.)

یك‌صدا (از داخل دستگاه بیرون می‌آید.) بله؟

پیرزن مثبت!

صدا مرسی.

پیرزن (دستگاه را خاموش می‌کند، کش و قوس می‌آید و از داخل یك‌قوطی قرصی بیرون‌می‌آورد ومی‌خورد و دوباره دهن‌دره می‌کند و دوباره‌کش وقوس می‌آید، به‌ساعتش نگاه می‌کند وسر تکان می‌دهد، بلند می‌شود و دگمه دستگاه را می‌زند. صدای‌موزیك ملایمی اتاق‌راپرمی‌کند. پیرزن جلو می‌رود و دراتاق‌خواب‌را یك‌مرتبه بازمی‌کند.) اوه‌اوه‌اوه، شماها چه جدی گرفتین؟ مــواقع غیر اداری و بی‌کاری آزادین وهرکاری‌هم‌مباحه. من اگه جای هرکدوم ازشمادوتابودم‌بعدازاین‌موفقیت چشم‌گیر یه‌کارایی می‌کردم. ماچی، لاسی، دست مالیدنی یا چیزی!

اوه‌اوه، بارك‌الله‌خانوم کوچولو! (موزیك‌تندترمی‌شود.) خیلی‌خوبه. (بادست اشاره می‌کندکه وارد شوند، زن‌ومرد درحـال رقص وارد صحنه می‌شوند. هر دو بلندتر و پیرتر شده‌اند. صورت‌ها تغییر حـالت داده است. پیرزن کنار می‌ایستد، زن و مـرد یك دور می‌رقصند. صدای اعتراض پیرزن بلند می‌شود.) نه، نه، نشد! (دست‌هارا بهم‌می‌کوبد. موزیك و رقص با هم قطع می‌شود.) مسخره‌س، واقعاً که مسخره‌س. اینو میگن رقص؟ بی‌حال و وارفته و افتضاح. متوجهین چی میگم؟ از نو، شروع! (دست‌ها را بهم می‌کوبد. موزیك دیگری شروع می‌شود، وهم زمان زن و مرد شروع به‌رقص می‌کنند، یك دور می‌رقصند پیرزن با عصبانیت دستها را بهم می‌کوبد.) نشد، نشد، نشد! (موزیك و رقص‌قطع می‌شود. پیرزن درحالی که دست به‌کمر زده نزدیك‌تر می‌شود.) ماکی برقص و بجنبون داشتیم؟ بله؟بازم از نو. (دستها را بهم می‌کوبد، موزیك و رقص شروع می‌شود، پیرزن دوباره‌دستها را بهم می‌کوبد.رقص وموزیك قطع می‌شود.) ایـن چه وضعشه؟ عـوض این که بهتر بکنین بدتر می‌کنین! لوس و بی‌مزه! مگه شماها بچه محصلین که واسه همدیگه‌قمیش‌میآیین؟چشم‌درچشم‌و دست دردست؟ یـاالله دوباره. (دستها را بهم می‌کوبد، موزیك شروع می‌شود، زن ومرد شروع به رقص می‌کنند، دست و پاها

خشك و بی‌حالت، قیافه‌ها سرد و بی‌حال. پیرزن با فریاد.) بس کنین بابا. (موزیك و رقص قطع می‌شود.) حال آدم بهم می‌خوره، انگار دوتا شیره‌ای دارن ورجه‌ورجه می‌کنن. منظور من یه‌چیز دیگه‌س. رقص ما سوای این اداهاست. توجه کنین! اساس کارما درصلابت و قدرته. (با هر توصیفی که می‌کند، همان حالت را به خود می‌گیرد.) عضلات باید سفت و کشیده باشه، گردن شق و رق، سر کاملاً بالا، نگاه‌ها نافذ و کاملا رو به رو ودرخط مستقیم، حرکات خشن و یك نواخت و نفس درست دراین‌جا. (گلویش را نشان می‌دهد.)و وقتی راه افتادین باید در این‌جا باشه. (به سینه‌اش می‌کوبد.) وموقع حرکت دستها آزاد و اما تحت ارادهٔ کامل. شروع می کنیم! (موزیك شروع می‌شود، وهرسه نفرآنها رقص را شروع می‌کنند. آنها دور خود و دور همدیگر می‌چرخند، موزیك آرام آرام عوض می‌شود و به‌یك مارش تندتبدیل می‌شود، حالت پیرزن عوض می‌شود، شق و رق و سربالا، پا برزمین می‌کوبد. زن ومرد درحالی که سعی می‌کنند مثل او راه بروند. به‌وسط صحنه می‌رسند عقب صحنه برمی‌گردند. پیرزن جلوتر می‌آید و درحالی که آندو را زیر نظردارد.) صاف، صاف‌وایستا، شکم‌ها تو! سینه‌ها جلو! دقت کنین که موقع رقص، آرنج‌ها نبایدخم‌شود، این‌جوری. (بامشت به‌شکم‌مرد می‌کوبد.)

عقب. (مرد شکمش را به‌عقب می‌دهد. پیرزن با مشت‌به شکم زن می‌کوبد.) شکم‌عقب! (زن شکمش را به عقب می‌دهد. پیرزن پشت‌سرآندو می‌رود، یك مشت به‌سینهٔ مرد می‌کوبد.) سینه جلو! (یك مشت به سینه زن می‌کوبد.) جلو، جلوتر! (پیرزن‌درحالی‌که‌آرنج زن‌راصاف‌می‌کند.) صاف صاف، آرنج‌ها همه صاف. (خود درکنار آنها مـی‌ایستد.) آمـاده! (آهنگ‌بلندترمی‌شود،هرسه‌باقدم‌های محکم وسرهای بالا پیش می‌آیند و به جلو صحنه می‌رسند. مدتی‌درجامی‌زنند، باصدای‌سنجی‌عقب‌گرد می‌کنند وتاآخر صحنه می‌روند، دوباره درجا می‌زنند و با صدای سنج به راست راست‌یا به‌چپ‌چپ‌می‌کنند‌درحالی‌که‌پیرزن‌جلوزن‌ومرد است چندبار دور صحنه‌می‌چرخد وعقب‌صحنه درجا می‌زنند دوباره به‌چپ‌چپ یا به‌راست‌راست می‌کنند و دریك‌صف تا جلوصحنه می‌آیند، مارش اوج‌می‌گیرد وباصدای‌آخرین‌سنج هرسه بی‌حرکت می‌ایستند وهرسه با هم و با صدای بلند.)

هرسه‌نفر قوقولوقو! (پیرزن و زن‌باعجله دورمی‌شوند، مردهمچنان شق‌ورق‌وسط‌صحنه ایستاده‌است. پیرزن‌پشت‌میزمی‌نشیندو زن وارد آشپزخانه می‌شود. چند لحظه در سکوت می‌گـذرد، زن درحالی‌که بلوز قرمزی به‌تن‌کرده وقدش بلندتر وخمیده تر شده، با یك آدمك وارد می‌شود و آدمك را وسط صحنه کار می‌گـذارد. صدای سوتی بلند می‌شود، مرد عقب گرد می‌کند، پیرزن بلندمی‌شود و زن جوان عقب‌تر می‌ایستد. مردچندلحظه به‌آدمك خیره‌است ویك‌مرتبه‌می‌زندزیرخنده.)

شوهر به‌به، به‌به، حضرت آقا، خیلی‌وقته‌منتظرتون بودیم...

خب، خب، چطور هستین؟ (دور آدمك قدم می‌زند.) بالاخره دیدی که گذر پوست به‌دباغ‌خونه می‌افته؟ (رو در روی آدمك می‌ایستد.) شنیدم‌که گردنتون‌خیلی کلفت‌شده، درسته؟ درسته یا نه؟ (سیلی محکمی به صورت آدمك می‌زند.) آره یا نه...؟خیله‌خب، جواب نده. (عقب عقب می‌رود و روی یك صندلی می‌نشیند.) ببین رفیق، خوب گوشاتو واکن و هرچی ازت می‌پرسم درست و دقیق جواب بده... به چه دلیل مهمون اولی رو راه ندادی؟... بله؟... (انکارجواب شنیده.) چی؟ خوشت نیومد؟ از چی‌چی‌ش‌خوشت نیومد؟ از قیافه‌ش؟... مرتیکه مگه قیافه تو خیلی بهترازاونه؟ از ریخت وشمایلش؟ بارك‌الله، ریخت شناس هم‌که هستی... (انکار متوجه جواب نشده.) چی؟ رفتارش به تو چه ربطی داره پدرسگ؟ مگه به خوش آمدن و خوش نیامدن تو مربوطه؟... بهانه‌ت برای دومی چی بود؟ بگو ببینم... لابد از اونم خوشت نیومده بود؟ آره؟... چی؟ (رام‌شده.) خب، اینش درست که هر آدم اختیاردار خونهٔ خودشه... اما...

پیرزن (یك مرتبه.) نشد، نشد، نشد! (مرد وحشت‌زده‌ازروی‌صندلی بلند می‌شود و پیرزن جلو می‌آید و رو در رو خطاب به

آدمك.) چه گه خوردن‌ها! اختیـار منزل چی چیه مرتیکهٔ کثافت؟ آخرسر که دیدی فایده‌نداره، وقتی قرارباشه مهمون‌بیاد، شمر هم نمی‌تونه جلودارش باشه. (رو به‌مرد.) ادامه بده. (عقب‌ترمی‌رود وسرجای اولی قرار می‌گیرد.)

شوهر (خطاب به آدمك.) ونتیجه این که باید حالا مثل بید بلرزی... تازه، چرا هرچی‌ازت می‌پرسیدن جواب نمی‌دادی؟...ها؟حرفی‌نداشتی‌بزنی...درسته...مگه آرد تو دهنت کرده بودن مرتیکه؟ و تازه کی بوده که شب و روز زیر لب غر می‌زده؟ بنده بـودم یا سرکار؟ جواب بده دیگه... غر نمی‌زدی؟ مطمئنی که غر نمی‌زدی؟ ولی می گفتن که تو...

پیرزن چی چی داری میگی؟ مطمئن چیه؟ می گفتن چیه؟ (جلومی‌آید و روبه‌آدمك.) پدرسگ بـی‌شرف دخلتو درمی‌آرم. انگار که روزمین‌سفت‌نشاشیدی. هرچی می‌پرسم باید زود جواب بدی... وقتی مهمون‌ها اومدن اون چی بود که گذاشتی دهنت و قورتش دادی؟... کوفت؟ الانه نشونت میدم‌که کوفت چه جوریه. (می‌چرخد وشلاقی ازپشت میز بیرون می‌آورد و به‌طرف‌مرد پرتاب می‌کند. مرد یك نفس‌شروع به‌شلاق‌زدن آدمك می‌کند، آدمك روی زمین می‌افتد.)

شوهر پدرسگ بی‌شرف، حالا جواب‌نده. (چندلگد به‌سر و صورت آدمك‌می‌کوبد وشلاق را به‌گوشه‌ای پرت‌می‌کند.)

پیرزن بسیار خوب. (صدای سوت بلند می‌شود، پیرزن آدمك را به‌اتاق خواب‌می‌برد ومرد وارد آشپزخانه می‌شود. زن جوان روی صحنه تنهاست واین پا وآن‌پا می‌کند. همچون کسی که قرار است وارد جلسه امتحان شود، سعی می‌کند براعصاب خود مسلط شود. درباز می‌شود ومرد درحالی‌که کت مشکی و کراوات مشکی زده با آدمك دیگری وارد می‌شود آدمك‌را وسط صحنه‌کارمی‌گذارد و زن دور وبرش را نگاه‌می‌کند و وقتی از عدم حضور پیرزن آگاه می‌شود، آهسته رو به‌مرد.)

زن (نگران‌ودستپاچه.)من... من نمی‌تونم.

شوهر کاری نداره، توکه بلدی.

زن من بلد نیستم.

شوهر ده بار بیشتر تمرین‌کردی.

زن دیگه نمی‌تونم.

شوهر جرأت داشته باش.

زن این‌کارا چیه آخه؟

شوهر کار نیست، بازیه.

زن من‌که اصلاً نمی‌فهمم.

شوهر باید بفهمی.

زن عوض من تو این کارارو بکن.

شوهر اجازه نمیده؛ اون نمیذاره. (به اتاق خواب اشاره می‌کند.)

زن ببین چی می‌خوام بگم.

شوهر لازم نکرده بگی.

زن (متعجب وصادقانه.) تو با من‌این‌جوری‌حرف می‌زنی؟

شوهر من با همه این جوری حرف می‌زنم.

زن تو خیلی عوض شدی، یه جور دیگه شدی.

شوهر ساکت!

زن می‌فهمی چه‌کار داری می‌کنی؟

شوهر نه خیر، نمی‌فهمم.

پیرزن (وارد می‌شود.) نفهمیدم، واسه‌چی...(مرد کنارمی‌رود.)

زن (حرف پیرزن‌را قطع می‌کند وخطاب به‌آدمك.) بـلـه، نفهمیدم واسه چی پیش مهمون سرسنگین بودی؟

پیرزن سرسنگینی نداره.

زن واسه چی اخم وتخم می‌کردی؟

پیرزن غلط کرده بود اخم کرده بود.

زن واسه چی از هرکاری طفره می‌رفتی؟ ها؟...خیال می‌کردی که مهمون‌آمده با تو شوخی بکنه؟ چی؟ ... تو با مهمان شوخی و مزاح می‌کردی؟ صحیح ... صحیح...چشمم روشن!

پیرزن قاطع‌باش. قاطع!

زن غلط می‌کردی کـه شوخی ومزاح می‌کردی... تو پدر سوخته، به خیال خودت اونـو دست انداخته بودی. تمام جریانات خیلی روشن و واضح‌منعکس شده. (درحال قدم زدن.) به عنوان مثال وقتی مهمان ازتو پرسیده، اوقات‌بی‌کاریتو چه‌کار می‌کنی، تو جواب‌داده‌ای که‌آیةالکرسی‌می‌خونم ومعلق‌می‌زنم؛ درحالی‌که معلوم‌شده تو نه‌آیةالکرسی‌بلدی بخونی ودر تمام‌عمرت، یه‌بارهم معلق‌نزده‌ای مگه نه؟

پیرزن این‌کار تو چی بوده.

زن یه جور طفره رفتن.

پیرزن طفره رفتن‌نه، تمرد.

زن میهمان ازتو پرسیده‌که دوستانتو چه‌جوری‌انتخاب می‌کنی.

پیرزن و جواب تو چی بود؟

زن دوازده بار دور میدان بزرگ شهر می‌گردم و بعد شروع می‌کنم به‌داد زدن‌که هی‌هی جی‌بی‌لی‌قم‌قم، هی‌هی جی‌بی‌لی قم‌قم! وهرکسی جواب بده قی‌لی وی‌لی قم‌قم، فوری باهاش دوست میشم.

پیرزن درسته یا نه.

زن این‌حرفا معنی‌اش اینه‌که تومهمان را دست‌انداخته بودی.

پیرزن و جدی نگرفته بودی.

زن در غیر این صورت...

پیرزن حتماً رازی در میان بوده.

زن اگه مهمان را دست انداخته بودی که غلط کرده بودی و...

پیرزن گه خورده بودی.

زن و اگه رازی در میان بوده که...

پیرزن وای به‌حالت!

زن وای به‌حال مادرت!

پیرزن وای به‌حال پدرت!

زن وای به‌حال عمه‌ات!

پیرزن وای به‌حال خاله‌ات!

زن راز بی‌راز.

پیرزن رازدار. بی‌راز!

زن رازدار. بادار!

پیرزن احمق کثافت.

زن پدرتو درمیاریم.

پیرزن جی‌بی‌لی قم‌قم‌چی بوده؟

زن قی‌لی‌وی‌لی قم‌قم را بگو.

پیرزن (درحالی که خشمگین شده.) جون بکن.

زن حرف بزن.

شوهر (از پشت سر با یك چوبدستی‌محکم به کلهٔ آدمك‌می‌کوبد.) پس بخور! (آدمك به‌زمین می‌افتد. هرسه چند لحظه نفس راحتی می‌کشند، پیرزن آدمك را زیر بغل می‌زند. و به‌طرف اتاق خواب راه می‌افتد و زن وارد آشپزخانـه می‌شود و در را می‌بندد. مرد سیگاری روشن می‌کند و روی صندلی می‌افتد. چند لحظه بعد پیرزن وارد می‌شود، آرام وراحت است. جلو می‌آید، مرد از روی صندلی بلند می‌شود.)

پیرزن به سیگـار رد کن ببینم! (مرد سیگاری تعارف می‌کند ، پیرزن سیگار برمی‌دارد ومرد فندك می‌زند.)

شوهر نظرتون چیه؟ (به‌میز تکیه می‌کند.)

پیرزن (روی صندلی می‌افتد.) خب، اول کاره، یواش‌یواش راه می‌افتین و درست میشه.

شوهر از کار من راضی‌ترین یا از کار اون. (آشپزخانه را نشان می‌دهد.)

پیرزن خب، اونم بدك نیست، استعدادشو داره.

شوهر ولی...

پیرزن اینم بایددرنظر گرفت که اون‌بالاخره زنه.

شوهر امـا...

پیرزن به‌هرحال فکر می‌کنم که تو یکی آینده بهتری داشته باشی.

شوهر (خوشحال.) خیلی ممنون.

پیرزن منتهی به‌شرطی که درهرکاری استقامت کامل داشته باشی.

شوهر غیر از استقامت که...

پیرزن بله، استعداد که شرط اساسیه، ومهم‌تر ازهمه ایمان واعتقاد به کار. منظورم از ایمان یعنی یه جور سر-سپردگی ودل دادن. البته این مسئله به‌تدریج وخود به‌خود درست میشه. اوایل کار یه کم مشکله، آدم احساس غریبگی وتنهائی می‌کنه، اماوقتی‌واردجرگهٔ مهمونا شد، احساس علاقه و دلبستگی پیش میاد. طوری که از دیدن هم به‌شدت خوشحال میشن، در همه کاری یار ویاور همدیگه میشن، بین خودشان ومیزبان‌ها فرق زیادی حس می‌کنن.

شوهر مگه همهٔ مهمونا همدیگه‌رو می‌شناسن؟

پیرزن اوایل که نه، البته بتدریج باگذشت سال‌ها وارتقاء مقام با همدیگه آشنا میشن. منتهی این آشنایی رو دیگران نباید بفهمن. مثلاً وقتی دو تا مهمان در خیابان به همدیگه برمی‌خورن، حق ندارن آشنائی بدن، حق‌ندارن سلام‌علیك‌بکنن، یاهمدیگرو به‌اسم صدا کنن.

شوهر واسه چی؟

پیرزن واسه این که اگه یه غریبه یکی از آندو را بشناسه چه‌کار می‌کنه؟

شوهر دومی را هم می‌شناسه.

پیرزن	ها، بارك‌الله.

شوهر	اما اگه قرار باشه هردو به یه مهمونی برن چی؟

پیرزن	قبلاً آندو را با هم آشنا می‌کنن.

شوهر	حق دارن به‌خونهٔ همدیگه رفت و آمد بکنن؟

پیرزن	به عنوان دو دوست و دو آشنای نزدیك چرا، اما اگه یه غریبه برحسب تصادف اون جا باشه، نباید بو ببره که آندو همکار هم هستن.

شوهر	می‌تونن راجع به‌میزبان‌ها حرف بزنن؟

پیرزن	کلاً اشکالی نداره، یا اگه مدت زمان زیادی از مهمونی گذشته باشه، بازم مهم نیس، اما به‌عنوان یك نمونهٔ مشخص و آشنا اصلاً صحیح نیس، مثلاً فرض‌کن که فردا قرار باشه من یکی ازمهمان‌ها را ببینم. حق ندارم بگم که مثلاً من دیروز کجابودم، مهمان کی بودم، اسم و رسم میزبان چی بود، چه کاره بود، رفتارشان بامن چه‌جوری بود. بالاخره کارمون‌باهم به‌جایی رسیدیا نرسید. (یك‌مرتبه‌صدای گریهٔ زن از آشپزخانه بلند می‌شود.)

شوهر	(حیرت‌زده.) چه خبره؟

پیرزن	(بلند می‌شود.) گریه می‌کنه.

شوهر	مگه طوری‌شده. (هردوسیگارهارا در زیرسیگاری‌خاموش می‌کنند.)

پیرزن عجب احمقیه. (هردو به‌طرف آشپزخانه نزدیک‌می‌شوند، پیرزن در را باز می‌کند، هردو با حیرت به داخل آشپزخانه خیره می‌شوند، صدای گریهٔ زن بلندتر می‌شود.)

شوهر چه خبرته؟ (صدای گریهٔ زن.)

پیرزن چی شده؟

شوهر دِ زر نزن دیگه.

پیرزن بگو ببینم اتفاقی افتاده؟

شوهر بیا بیرون.

پیرزن چرا چسبیدی اون گوشه؟

شوهر واسه چی مچاله شدی تو خودت؟

پیرزن نمی‌فهمم.

شوهر الانه من می‌فهمم. (مرد واردآشپزخانه‌می‌شود. لحظه‌ای بعد در حالی که دست زن را چسبیده، او را کشان کشان وارد صحنه می‌کند وبعد به گوشه‌ای پرتش می‌کند. پیرزن ومرد دوسه‌قدمی به‌طرفش‌می‌روند وباتعجب نگاهش‌می‌کنند، زن با وحشت گریه می‌کند.)

پیرزن (با مهربانی.) چرا حرف نمی‌زنی؟

زن (با هق‌هق گریه.) من می‌ترسم.

شوهر می‌ترسی؟

پیرزن از چی می‌ترسی؟

زن من... من... می‌ترسم.

پیرزن از چی آخه؟

زن از... از...

شوهر بگو دیگه.

زن از همه چی.

پیرزن (متعجب روبه‌مرد.) از همه چی؟

شوهر (شانه بالا می‌اندازد.) نمی‌فهمم.

پیرزن آخه آدم که ازهمه‌چی نمی‌ترسه.

شوهر درسته، فقط از یه چیز یا دو چیز یا حداکثر از سه چیز می‌تونه بترسه. (رو به‌پیرزن.) مگه نه؟

پیرزن خب، معلومه.

شوهر (رو به‌پیرزن.) مثلاً خـود شما، شما از همه چـی می‌ترسین؟

پیرزن اصلا و ابداً.

شوهر از چند چیز می‌ترسین؟

پیرزن راستش نمی‌دونم. (فکر می‌کند.) مثلا، مثلا من از موش می‌ترسم، یعنی می‌ترسیدم، حالا که نه. البته این‌به‌خصلت زنانگی من‌مربوط‌بوده، وبه‌نظرم اینو کلاً نباید به‌حساب ترس گذاشت.

شوهر بعدش؟

پیرزن دیگه‌هیچ‌چی، راستش گاه‌گداری هم ازمیزبان‌های نااهل حساب می‌بردم، آخه همه‌شون کـه یه جور نیستن، آدم‌های بدجنس هم بین‌شان پیدا میشه.

شوهر جدی میگین؟

پیرزن (انکار حرف‌خلافی زده، می‌خواهد لاپوشانی‌بکند.) ولی این اوایل کار بود، بعد، بعدش که اصلا دیگه نمی‌ترسیدم یعنی خودتون شاهد بودین که... تازه اگه قرار باشه‌که یکی بترسه (خیلی قاطع.) اون میزبانه، نه مهمان!

شوهر اونوقتا که می‌ترسیدین چه‌کار می‌کردین؟

پیرزن ترس اون جوری نه که بزنم زیر گریه، مختصر واهمه‌ای داشتم، راستش واهمه هم نبود، احتیاط بود، احتیاط هم‌که چیزبدی‌نیس، بیشتر وقتام‌لازمه. به‌علاوه من اعتقاد کامل دارم که هیچ آدمی موقع ترس گریه نمی‌کنه.

شوهر پس چه‌کار می‌کنه؟

پیرزن جیغ می‌کشه، فرار می‌کنه، درمیره.

شوهر بچه‌ها که گریه می‌کنن.

پیرزن واسه این‌که اونا نمی‌تونن فرارکنن وجیغ بکشن.

شوهر یعنی میگین که داره دروغ میگه؟ (اشاره به‌زن.) و مسئلهٔ دیگه‌ای توکاره؟

پیرزن فکر می‌کنم.

شوهر (به‌طرف زن که هق‌هق می‌کند، نزدیك می‌شود.) چرا دروغ میگی؟

زن نیا جلو، برو کنار.

پیرزن فضولی موقوف.

شوهر (نزدیک‌تر می‌شود.) راستشو باید بگی.

زن نیاجلو... نیاجلو... نیاجلو...(دستها را حایل می‌کند.)

شوهر چطور نیام‌جلو؟ (زن جیغ مـی‌کشد مرد سرجـای خود می‌ایستد و لحظه‌ای ساکت می‌ماند و بعد رو بـه پیرزن.) جیغ کشید.

پیرزن درسته.

شوهر یعنی می‌ترسه؟

پیرزن بله می‌ترسه.

شوهر از کی؟

پیرزن از تو.

شوهر (متعجب رو به‌زن.) تو از من می‌ترسی؟ آره؟

زن آره، می‌ترسم، می‌ترسم.

شوهر فقط از من؟

زن ازتو.(اشاره به‌پیرزن.) ازاین، از اون‌جا. (اتاق‌خواب را نشان می‌دهد.)

شوهر اون‌تو که خبری نیس.

زن اون دوتا که هستن.

شوهر از چی‌چی اونا می‌ترسی؟ اونا که جون ندارن.

زن از بی‌جونی‌شون می ترسم.

شوهر اوناکه نمی‌تونن حرف بزنن، راه برن، حتی به انگشت هم نمی‌تونن تکون بدن.

زن ازهمینش می‌ترسم.

شوهر می‌بریمشون جای دیگه.

زن فایده نداره، من از همه چی می‌ترسم، ازهرچی که پیش اومده وقراره پیش بیاد.

شوهر چیزی قرار نیس پیش بیاد، چیزی هم پیش نیومده.

زن همه چی داره عوض میشه.

شوهر هیچ‌چی عوض نشده، هیچ‌چی هم عوض نمیشه عزیزم، توخیالاتی شدی، فکرای بی‌خودی می‌کنی. (آرام جلوتر می‌آید وپشت به پیرزن قرارمی‌گیرد.) ترس چیه، چرا بی‌خودی خودتو ناراحت می‌کنی؟

زن ترس چیه؟ الانه خودتم می‌ترسی.

شوهر من؟ اصلاً نمی‌ترسم.

زن تو از شدت ترس میگی که نمی‌ترسی.

شوهر من نه‌تنها نمی‌ترسم، خیلی‌هم چیزم، خوبم، می‌تونم بزنم زیر آواز، بخونم، بخندم.

زن هرکاری بکنی همه‌اش از ترسه.

شوهر تو اشتباه می‌کنی.

زن تو هم دروغ میگی.

شوهر من هیچوقت دروغ نمیگم.

زن	تو می‌ترسی، حتی بیشتر از من.

شوهر	در دنیا هیچ‌چی نیس که من ازش بترسم.

زن	(با فریاد بلند، در حالی کـه به پیرزن اشاره مـی‌کند.) اوناهاش (مرد با فریاد «وای» به‌عقب می‌پرد. پیرزن جا خورده و متعجب به‌تماشای هردو می‌ایستد. مرد یك یا دو قدم عقب می‌رود که فرار بکند، اما جرأت ندارد، پیرزن شلاقی از روی میز برمی‌دارد.)

پیرزن	(درحالی‌که شلاق را بین دو دست گرفته.) عـالـی شد! (شلاق را به‌طرف مرد پرتاب می‌کند.) بگیر!(مرد شلاق را در هوا می‌قاپد.) خدمتش برس. (به‌زن اشاره‌می‌کند.)

شوهر	(با صدای بلند می‌خندد و به‌زن.) الانه چنان پوستی از سرت بکنم که خودت حظ کنی. (درحالی که شلاق را دور سر تاب می‌دهد به‌طرف زن راه می‌افتد.)

زن	(یك‌مرتبه با فریاد.) تکان نخور.

شوهر	(سرجا خشك می‌شود.) چی شد؟

زن	(به‌شدت می‌خندد ودرحالی که سینه جلو داده.) خیـــال کردی. اونی‌که قراره پوست از سر من بکنه هنوز به‌دنیا نیومده. شلاقو ردکن.

شوهر	نمی‌فهمم.

پیرزن	شلاقو بده.

زن	دِ جون‌بکن دیگه. (شـلاق را از دست مرد می‌قاپـد. ضربۀمحکمی به‌کپل مرد می‌زند وشلاق را روی‌میز پرتاب

می کند.)

شوهر که چطور بشه؟

زن که هیچ طور نشه.

شوهر منظورت از این کارا چی بود؟

زن می‌خواستم ببینم توخرس گنده با این قد وقواره چند مَرده حلاجی.

پیرزن (خوشحال.) مرسی، مرسی، عالی بود. (هرسه درحالی که خود را باد می‌زنند، آزاد درصحنه رها می‌شوند. پیرزن پشت میز می‌نشیند، زن جوان خود را روی یك صندلی می‌اندازد، مردجوان هم سیگاری روشن می کند وشروع به قدم زدن می کند.)

شوهر خب، خب، حالا چه کار بکنیم؟

پیرزن الا نه وقتشه که یه گیلاس بزنیم. (رو به زن.) موافقی؟

زن چطورهم.

شوهر به‌به، به‌به، همین حالا من روبراش می کنم. (وارد آشپزخانه می‌شود.)

پیرزن عجب ناقلایی تو. خیلی شیطونی‌ها؟

زن (باخنده وحالت شرمزده.) خب دیگه، لازم بود که این کار رو بکنم. مگه نه؟

پیرزن البته، ولی خارج از برنامه بود.

زن خودتون گفتین که بعد قسمت قبلی موقع استراحته.

پیرزن درسته، استراحت هم خودش جزو برنامه است دیگه.

زن (وحشت‌زده.) یعنی من کار خلافی کردم؟

پیرزن نه، ناراحت نباش، ولی کم مونده بود که من هم باورم بشه.

زن ولی این کار من ازیه‌نظر خوب بود.

پیرزن از چه نظر؟

زن خاطرتون باشه یه‌بار خودتون گفتین که بهتره گاه‌گداری همدیگه‌رو امتحان کنیم.

پیرزن درسته، اما نه دیگه تا این حد و به‌این شدت.

زن شدتش باید کم باشه؟

پیرزن کم و زیادش مطرح نیست، اصولاً نباید کاری کرد که طرف کاملا باورش بشه و روی وظیفه دست به اقداماتی بزنه که دیگه نشه جبرانش کرد.

زن پس چه کار باید کرد؟

پیرزن منظورمن یه‌جور پائیدن بود. یعنی زیرچشمی مواظب همدیگه بودن.

زن وقتی اون کاری نکرده من واسه‌چی مواظبش باشم؟

پیرزن اصلامسئلهٔ کاری کردن مطرح نیس، مسئلهٔ زن‌وشوهری مطرح نیس، منظورم راه و روشی‌یه که مهمونا باید داشته باشن.

زن مسئله زن وشوهری مطرح نیس؟

پیرزن البته که مطرح نیس، اگه اون بخواد بایکی بره،

طوری‌میره که روح‌تو هم خبردارنمیشه. البته‌خودتو هم‌باید همین کاروبکنی. یعنی اونقدر مواظب‌باشی که احدی بو نبره.

زن مهمونا باید از این کارام بکنن؟

پیرزن البته اگه وظیفه حکم بکنه.

زن با خوداشون؟

پیرزن یعنی چه؟

زن منظورم اینه که مهمون با مهمون؟

پیرزن نه با میزبان هم میشه، منتهی نه به‌هیچ قصد دیگر، اگه موقعیتی پیش اومد وضروری بود و به‌پیشرفت کارکمك کرد، که هیچ اشکالی نداره.

زن اگه‌کمك نکرد چی؟

پیرزن مهم نیس، من یه‌وقت یه جا مهمون بودم، صاحب خونه مردی‌بود چهل وچند ساله. چارشونه وقد بلند باموهای جو گندمی، خیلی‌خوش‌تیپ بود، اما چشم دیدن منو نداشت، سه‌شبانه روز، بغ‌کرده یه‌گوشه نشست ولب‌ازلب وانکرد.من دیدم این‌جوری فایده نداره باموچین‌هم نمیشه ازدهنش‌حرف‌کشید. یه‌کم توچشماش زل زدم وقمیش اومدم واطوار ریختم، دیدم انگارکه دلش می‌شنگه اونوقت‌کمی پروپاچه نشونش دادم و از این‌ور اونور حرفای اونجوری

زدم که رام شد. اما پدرسگ تا کار خودشو کرد، دوباره تولب رفت وبغ کرده همان گوشه که نشسته بود، نشست ومحل سگ هم بهم نذاشت.

زن بعدش چطور شد؟

پیرزن (سئوال زن را نشنیده می‌گیرد.) اماهمیشه که‌این‌جوری نیس، اون یه‌مرد استثنائی بود وخیلی‌وقت‌ها، با یه چشمك کوچولو آدم‌می‌تونه‌خرشون‌بکنه. و کاربه‌اون جاها نکشه. مثلاً من درشانزده‌مورد، با لاس‌خشکه موفق شدم، پانزده بار با چند ماچ، هفت هشت‌بار دست‌به‌سرو گوش‌طرف کشیدن، هیجده‌نوزده بار با روزانو نشستن. البته بعضی‌هام بودن که چاره‌ای نداشتم ومجبور بودم یه‌ترتیباتی بدم.

زن ولی من...

پیرزن هیچ کاری نداره، می‌دونی مثل چیه؟ (مرد با یك سینی وارد می‌شود.)

زن مثل چی؟

پیرزن مثل عرق‌خوری. (مرد را نشان می‌دهد.)

زن چه‌خوب، چه‌خوب. (ذوق‌زده بلند می‌شود و دستها را بهم‌می‌کوبد.) عالیه، عالیه!

پیرزن (بلند می‌شود و به‌مرد.) دست‌شما دردنکنه. (مردسینی را روی میز می‌گذارد.)

شوهر سرشما درد نکنه. بعله، حالا یه کارایی بکنیم که خستگی از تنمون در بره. (سه گیلاس پر می‌کند.) بفرمایید. بفرمایید ومیل بفرمایید!(همه گیلاس‌ها را بر-می‌دارند.)

پیرزن من می‌خورم به‌سلامتی شما دو تا.

زن و شوهر (با هم.) به‌سلامتی شخص شما. (گیلاس‌ها را بالا می‌اندازند.)

شوهر الان دیگه سیگار می‌چسبه. مگه نه؟

پیرزن چه جور هم. (به پیرزن و زن، سیگار تعارف می‌کند. هرسه سیگارها را روشن می‌کنند.)

شوهر خب، که این طور!

زن بعله دیگه.

شوهر با یه گیلاس دیگه موافقین؟

پیرزن با سه‌تاش هم موافقیم. (مردگیلاس‌ها را پرمی‌کند، دور هم می‌نشینند.)

زن مشروب هم موقع خستگی خیلی مزه میده‌ها.

پیرزن خب معلومه. واسه همین هم ساختنش. اصولاً من اعتقاد دارم هرچیزی که به‌آدم لذت بده‌خیلی‌خوبه. قبول ندارین؟

شوهر من که صد درصد قبول دارم.

پیرزن (رو به زن.) توچی؟

زن (که حواسش جای دیگراست.) چی؟

پیرزن داری یا نداری؟

زن چی‌چی دارم؟

پیرزن قبول.

زن قبول؟

پیرزن این عقیدهٔ منو که آدم تا زنده‌س باید کیف بکنه و خوش باشه، بقیهٔ چیزام که همه‌ش کشکه.

شوهر بقیه چیزا چیه؟

پیرزن همه‌چی، یعنی هرچی که توش کیف نباشه، لذت نباشه.

شوهر فکرنمی‌کنی که همه‌دراین‌باره یه‌جور فکرنمی‌کنن؟

پیرزن نه، همه یه‌جور فکرمی‌کنن. همه‌دوست دارن‌خوش باشن و کیف بکنن.

شوهر منظورم نوع و نحوهٔ کیفه.

پیرزن کیف یه‌جور بیشتر نیست، می‌دونی چه‌جوریه؟

زن چی چه‌جوریه؟

زن خب، معلومه، کیف چیزه‌دیگه، وقتی آدم می‌خواد کیف بکنه، وکیف می‌کنه چیز میشه دیگه.

پیرزن خوش خوشانش میشه. مگه نه؟

زن ومرد (با هم.) کاملاً صحیحه.

شوهر اما اگه یکی خوش‌خوشانش نشد چی؟

پیرزن این‌جور آدما مریضن. مریض که نه، اول خوبن، بعد

مریض، آخه کدوم آدمی دلش می‌خواد درد بکشه یا غصه بخوره، یا اوقاتش تلخ بشه.

زن هیشکی.

شوهر منظور من اینه‌که هرکس از یه‌چیزی لذت می‌بره و کیف می کنه.

پیرزن مثلاً؟

شوهر مثلاً یکی‌ممکنه از گل‌و گلکاری‌لذت ببره یکی‌نبره، یکی ازمنظره‌کوه و دریاخوشش بیاد ویکی‌خوشش نیاد.

پیرزن این‌جوری نیس عزیزمن، بذار راحت واسه‌ت بگم. لذت‌ها و کیف‌ها دو دسته‌اند. لذت‌ها و کیف‌های بزرگ ولذت‌ها وکیف‌های کوچك. گل و گیاه و چرنده‌وپرنده‌وکوه‌ودریاواین‌جورکوفت‌زهرمارها همه‌لذت‌های‌کوچکن. واگه به‌کسی‌که فقط این را دوست داره لذت‌های بزرگ نشان بدن، فی‌الفور فکرشون عوض میشه ومی‌فهمن‌که تا حال سرشون کلاه رفته بوده وچیزی حالیشون نشده.

شوهر به‌نظر شما، بزرگ‌ترین وبهترین لذت چیه؟

پیرزن بی‌خیالی.

زن چی؟

پیرزن بی‌خیالی، فکرنکردن.

شوهر واسه چی؟

پیرزن واسه‌این که‌فکر آدمو خل‌وضع‌می کنه، دیوونه‌می کنه پیرش‌می کنه، بیچاره‌ش می کنه، ازهمه بدتر هوائیش می کنه.

زن چه‌جوری هوائیش می کنه.

پیرزن عوضش می کنه، منحرفش می کنه، خیال می کنه که می‌تونه کاری بکنه، درحالی که نباید کاری بکنه.

شوهر مگه میشه فکر نکرد؟

پیرزن البته که میشه.

شوهر چه‌جوری میشه؟

پیرزن ببین برات بگم. آدم باید بی‌خیال باشه، خوش باشه، می‌دونین، روزاولی که‌من‌اومدم‌خونه‌شماازچی‌بیشتر خوشم اومد؟ (مرد و زن همدیگر را نگاه می‌کنند.)

شوهر نه، من که نمی‌دونم.

زن منم همین‌طور.

پیرزن آره، من تا وارد شدم، فهمیدم که شما سالمین، دست نخورده‌این، سرتون تولاك خودتونه، کاری به‌کار کسی ندارین، گرفتار بعضی خیالات عجیب وغریب‌نیستین، این مسئله، منوخوشحال کرد. فهمیدم که شما چیز هستین، خوب هستین، بی‌خیالین، آدم حسابـی هستین. زود چیز میشین. زود کنار میآیین.

(گیلاسش را بـرمی‌دارد.) به‌سلامتی شما! (زن و مـرد گیلاسشان را برمی‌دارند.)

زن‌وشوهر به‌سلامتی شما.

پیرزن به‌سلامتی همهٔ مهمونا.

شوهر به‌نابودی میزبانا.

پیرزن نه، نه، نشد.

زن چرا؟

پیرزن می‌خوریم به‌سلامتی خودامون تا براتون بگم.

زن‌وشوهر سلامتی! (گیلاسها را سرمی‌کشند.)

زن خب؟

شوهر می‌گفتین.

پیرزن هیچوقت نباید به‌نابودی میزبان‌هاخورد، می‌دونین چرا؟

زن من نمی‌دونم.

شوهر منم نمی‌دونم.

پیرزن شما دوتا الان میزبان من هستین، من چه جوری به نابودی شما بخورم؟

شوهر خب، ما فرق می‌کنیم.

پیرزن دِ همین دیگه، میزبان‌ها همه‌شون ناجور نیستن‌که. میزبان درست وحسابی هم پیداً میشه، مثل شما.

زن پس بخوریم به‌سلامتی میزبانای حسابی.

شوهر آره بخوریم، بخوریم، بخور بخور بکنیم. (گیلاس‌ها را پر می‌کنند وبرمی‌دارند.)

زن به‌سلامتی میزبانای حسابی.

پیرزن ومهمانان آینده.

شوهر سلامتی (گیلاس‌ها را سر می‌کشند.)

زن راستی میزبانای پرت وعوضی چه‌جورین؟

پیرزن قلدر، کله شق، نترس، که همیشه توخیالات زندگی می‌کنن. فلك زده‌هارو هیچ‌جوری نمیشه راضی‌شون کرد.

زن خاك توسرشون.

پیرزن نمی‌فهمن که دنیا دو روزه، باهاس خوش بود، اما صاحب‌خونه‌های‌حسابی کاروبارشون‌سکه‌س. واسه این که فکر و ذکرشون یه‌جور دیگه‌س، اونا میگن هر که دره ما دالونیم، هر که خره...

هرسه با هم ما پالونیم. (به‌شدت‌می‌خندند. مردگیلاس‌ها راپرمی‌کند.)

شوهر عالیه، بخدا خیلی عالیه. (گیلاس‌ها را برمی‌دارند.)

زن به‌سلامتی.

پیرزن بزن‌جونم، بره‌اون‌جا که درد وغم‌نباشه، فکروخیال نباشه.

شوهر به سلامتی، بـه سلامتی و بازم سلام سلام سلامتی. (گیلاس‌ها را سرمی‌کشند.)

زن اون چیزچی بود؟

پیرزن چی؟

زن اونی که می‌خوندیم، اون چیز، شعر هرکه...

پیرزن (باآواز می‌خواند.) هرکه خره‌ما پالونیم، هرکه دره ما دالونیم.

هر سه باهم (هم آواز می‌شوند.) هرکه‌خره ماپالونیم، هرکه‌دره مادالونیم، هرکه‌خره‌ماپالونیم، هرکه‌دره‌ماپالونیم؛ (شروع به کف‌زدن وبشکن‌زدن می‌کنند.) هرکه خره ما پالونیم، هرکه دره‌مادالونیم، هرکه خره‌ما پالونیم، هرکه دره ما دالونیم. (بلندمی‌شوند و وسطصحنه‌شروع به رقص می‌کنند.) هرکه‌خره‌ما پالونیم، هرکه‌دره‌ما دالونیم. (مرد از رقص دست می‌کشد وگیلاس خود را پر می‌کند. زن و پیرزن هم چنان درحال رقصند.)

شوهر اینم می‌خورم به‌سلامتی شخص خودم.

زن (دست از رقص می‌کشد.) چرا واسه من نمی‌ریزی؟ مگه من خر نیستم؟

پیرزن واسهٔ منم بریز، مگه من پالون نیستم.(هرسه‌به‌قهقهه می‌خندند.)

شوهر خیله‌خب! (درحالی‌که گیلاس زن را پرمی‌کند.) این‌واسه خره، اینم واسه پالونش. (غش و ریسه می‌روند.)

پیرزن (گیلاس را برمی‌دارد.) من می‌خورم به‌سلامتی پالونا

و دالونا!

زن (گیلاسش را برمی‌دارد.) منم می‌خورم به‌سلامتی خرا و درا!

هرسه باهم به سلامتی خرا و درا، پالونا و دالونا. پالونا. (درحال رقص.)دالوناودالونا،دالونا وپالونا. پالونا پالونا. پالونا و دالونا.یو هوهوهو! (گیلاس‌هارا سر می‌کشند پیش از آن که حرفی بزنند صدائی با بلندگو در صحنه‌پخش می‌شود.)

صدا ساعت شش‌ونیم بعدازظهر! (زن وشوهر متحیرهمدیگر را نگاه می‌کنند.)

پیرزن بچه‌ها وقت تموم شد، شما هنوز حاضر نیستین.

شوهر حاضر چی‌چی نیستیم؟

پیرزن (به‌مرد.) کلاهت کو؟ (به‌زن.)کو چکمه‌هات؟زود، زود باشین، بدوین بچه‌ها! (زن وشوهر با عجله وارد اتاق خواب می‌شوند.) دیرشده‌ها،زودباشین کوچولوها پیرزن جلو می‌رود و گیلاس دیگری پرمی‌کند و آهسته سر می‌کشد، در حالی که زیر لب زمزمه می‌کند و دور صحنه می‌چرخد.) پالونا، پالونا، پالونا،دالونا، پالونا و دالونا، پالونا، دالونا! (با صدای بلند.) زود باشین دیگه‌بچه‌ها! (چند لحظهٔ دیگر در باز می‌شود. مرد و زن وارد می‌شوند. آندو قدشان به‌اندازهٔ پیرزن‌شده، مردکلاه به‌سر و زن درست بـه شکل پیرزن در آمده، هرسه قیافهٔ

ترسناکی دارند.) عالیه، عالیه. حالا یه گیلاس دیگه‌م خودم می‌ریزم تا به سلامتی شما دو تا بخوریم.
(گیلاس‌ها راپرمی‌کند، وبه‌دست‌هرکدام‌یك گیلاس‌می‌دهد.)
به‌سلامتی!

شوهر به‌سلامتی کی؟

زن به‌سلامتی‌دالونا وپالونا.(هر سه بلند به خنده می‌افتند، رقص دوباره شروع می‌شود.) دالونا، دالونا، دالونا، پالونا ، دالونا، دالونا ، دالونا و پالونا!
(گیلاس‌ها را سرمی‌کشند.)

پیرزن بچه‌ها می‌دونین این آهنگ چیه؟

زن من بگم؟

پیرزن آهنگ چیز دیگه، آهنگ خوبیه دیگه. (به خنده می‌افتد.)

شوهر نه خیر، نه خیر، نه خیر!

زن یعنی تو میگی آهنگ بدیه؟

شوهر نه خیر، خیلی هم خوبه.

زن منم همینو میگم.

پیرزن آهنگ‌مبارك باده. (با صدای بلند.) درسته یا نه؟

شوهر آره خودشه.

زن دالونا و دالونا، دالونا و پالونا!

هرسه باهم دالونا، دالونا، دالونا، پالونا! (چندین و چند بار

تکرار می‌کنند.)

پیرزن می‌دونین معنیش یعنی چی؟

زن یعنی مبارك باشه دیگه.

پیرزن خیلی‌م مبارك باشه. (سوت ممتدی شنیده می‌شود وهرسه ساکت می‌شوند.)

شوهر چی شد؟

پیرزن ساکت!(جلو می‌دود وپشت میز می‌نشیند ودگمه دستگاه را می‌زند.)

صدا یادداشت کنین!(پیرزن کاغذ و مداد به دست می‌گیرد.) آماده‌این؟

پیرزن بله. (شروع به‌نوشتن می‌کند.)

صدا آقای لام ـ میم، ساعت یه ربع به نه، توجه کنید ساعت یه ربع به‌نه،درخیابان‌نسترن،کوچه کاج،شماره دوازده بعلاوهٔ یك، طبقهٔ هم کف. (پیرزن می‌نویسد.) تکرار می‌کنم. ساعت یه ربع به‌نه، خیابان نسترن، کوچه کاج، شماره‌دوازده بعلاوهٔیك، طبقهٔهم کف! (شوهر مبهوت به‌زن نگاه می‌کند.) یادداشت کردین؟

پیرزن بله.

صدا بخوانید.

پیرزن آقای‌لام، ـمیم‌ساعت یه ربع به نه، خیابان نسترن، کوچه کاج، شماره دوازده بعلاوهٔ یك، طبقه هم‌کف.

صدا سرساعت زنگ بزنه.

پیرزن یه ربع به نه.

صدا یه‌ربع به نه! وخانم سین ـ دال. (پیرزن روی یك ورقهٔ دیگر می‌نویسد.) ساعت نه و بیست دقیقه، یادداشت کنید. ساعت نه و بیست دقیقه در خیابان‌مژگان، چهارراه دوم، خیابان فرعی رنگین‌کمان، درسوم دست‌راست، بی‌شماره، طبقه سوم: تکرارمی‌کنم. ساعت نه وبیست دقیقه، خیابان مژگان، چهارراه سوم، خیابان رنگین‌کمان، درسوم دست‌راست، بی‌شماره، طبقه‌سوم: (زن مبهوت به‌مرد نگاه می‌کند.) یادداشت کردین؟

پیرزن بله.

صدا بخوانید.

پیرزن خانم سین ـ دال، ساعت نه وبیست دقیقه، خیابان مژگان، چهارراه دوم، خیابان فرعی رنگین‌کمان در سوم‌دست راست، بی‌شماره، طبقه سوم.

صدا متشکرم. (دستگاه خاموش می‌شود.)

پیرزن ماه‌عسل‌واقعی شما دو تا از همین حالا شروع شد. (آدرس‌ها را به‌زن و شوهر می‌دهد.) هیچکدام از دستورات نباید یادتون بره، متوجهین؟

شوهر مطمئن باشین.

زن خاطرجمع! (سرخم می‌کنند ومی‌خواهند بیرون بروند.)

پیرزن صبر کنین. (خم می‌شود و از زیر میز یك چتر قرمز ویك چمدان کوچك بیرون می‌آورد.) این مال شما.

زن متشکرم.

پیرزن امتحان کنین.

زن (چتر را بازکرده ومی‌بندد.) درسته..

پیرزن (خم‌می‌شود واز زیرمیز یك عصا ویك‌چمدان‌کوچك‌بیرون می‌آورد.)اینم مال شما.

شوهر متشکرم.

پیرزن امتحان کنین.

شوهر (دستهٔ عصا را می‌کشد، شمشیری بیرون می‌آورد و دو لبهٔ آن‌را تماشا می‌کند.) درسته.

پیرزن مرخصین! سرساعت معین زنگ می‌زنین.

زن و شوهر حتماً. (اول شوهر وبعد زن سرخم‌کرده به‌فاصلهٔ چندثانیه بیرون می‌روند. پیرزن تنهاست. گیلاسی پرمی‌کند و سر می‌کشد. دگمهٔ دستگاه را می‌زند.)

صدا بله؟

پیرزن مهمان‌ها راه افتادند.

صدا متشکرم.

پیرزن بنده بیشتر متشکرم.

صدا دوازده ساعت استراحت دارین.

پیرزن بی‌اندازه ممنونم قربان. خیلی‌خیلی متشکرم!(دستگاه خاموش‌می‌شود وپیرزن با خوشحالی‌بلندشده وبوسهٔ بلندی به جعبه می‌زنـد.) قربونت برم.الهی! فدات بشم!

بها : ۱۰۰ ریال

شماره ثبت کتابخانهٔ ملی: ۳۷/۳/۲۴-۴۵